

# گفتمان‌های قیاس ناپذیر\*

الستر پنی‌کوک : دانشگاه هنگ کنگ

برگردان به فارسی: سید علی اصغر سلطانی

این مقاله بر آن است تا برای برداشتهای متفاوتی که از اصطلاح گفتمان وجود دارد، نقطه اشتراکی پیدا کند. از رهگذر مقایسه کاربرد عام تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی کاربردی [applied linguistics]، با کاربرد این اصطلاح در تحلیل انتقادی گفتمان [Critical Discourse Analysis, CDA] و کاربرد فوکویی آن، سعی خواهیم کرد تا نشان دهیم این رویکردهای متفاوت چگونه مبین برداشتهای عمیقاً متفاوتی هستند که نسبت به رابطه بین زبان، فرد، ایدئولوژی، و جامعه وجود دارد. و در آخر، به بحث پیرامون این نکته خواهیم پرداخت که رویکردهای عام انتقادی و رویکرد زبان‌شناسی کاربردی، با محدودیتهایی مواجه هستند و تعمق بیشتر درباره احتمالات حاصله از برداشت فوکویی تحلیل گفتمان، سودمند خواهند بود.

## مقدمه: کدام بزرگتر است؛ زبان یا گفتمان؟

تصمیم برای نوشتن این مقاله، نشأت گرفته از علاقه عمیقم به این است که می‌بینم

\*Alastair Pennycook (1994), Incommensurable Discourses, in: *Applied Linguistics*, Vol. 15, No.2 Oxford University Press.

دیگر نمی توانم با همکارانم در زبان شناسی کاربردی تفاهم داشته باشم. در واقع، تصور من این است که گاه ما ابداً درگیر درگفتان مشترکی نیستیم. اختلاف بر سر برداشتهای ما از گفتان، هنگامی پدید آمد که چند سال پیش، هنگام صرف قهوه با همکارم، در سنگاپور در حال گفتگو بودم. گفت و گوی ما جز ناامیدی و سوء تفاهم حاصلی نداشت. من در حال بحث پیرامون تحقیقی بودم که در آن زمان انجام داده بودم و داشتم شرح می دادم که علاقه ام نسبت به گسترش جهانی زبان انگلیسی، بیشتر بر پیامدهای سیاسی و فرهنگی اش مبتنی بود تا بر ویژگیهای زبانی مربوط به گونه های انگلیسی جدید. پیشنهاد کردم که راهی جالب توجه برای اثبات این امر، پرداختن به رابطه بین زبان انگلیسی و گفتمانهای خاص متعلق به آن است. از این روی، چنین به استدلالم ادامه دادم که به علت وجود روابط ویژه بین انگلیسی و گسترش جهانی سرمایه داری، علم و تکنولوژی، مطالعات دانشگاهی غربی، فرهنگ عمومی امریکایی، دموکراسی، محیط گرایی [environmentalism] و... صحبت کردن به زبان انگلیسی، غالباً مبین کسب جایگاهی ویژه در گفتمانهایی است که به واسطه گسترش این اشکال فرهنگ و معرفت پدید آمده اند. و سرانجام، اضافه کردم که فراگیر بودن این گفتمانهای جهانی، تا حدی باعث تولید و محدودیت سخن گفتن به انگلیسی شده است.

همکارم چندان از این بحث سر در نیورد؛ اما در تلاش برای توضیح این تفاوت، به نکته ای اشاره کرد که به نظر می رسد نشان دهنده برداشتهای کاملاً متفاوتی از زبان و گفتان بود. وی پرسید که آیا منظور من این است که گفتان، به نحوی تعیین کننده کاربرد زبان است و اینکه آیا در نتیجه، گفتان در سطحی بالاتر از زبان عمل می کند؟ و خودش پاسخ داد که قطعاً بر عکس است: زبان مفهومی بزرگتر است و گفتمانها در درون زبان رخ می دهند. به نظر می رسد دیدگاههایمان کاملاً متفاوت بود. از نظر او، گفتان نمونه ای از کاربرد زبان بود و از نظر من، زبان نمونه ای از گفتان. به عبارت دیگر، از یک سو دیدگاهی وجود دارد که به زبان، به عنوان یک نظام تا کید می گذارد و سپس به تحلیل گفتان روی می آورد تا توضیح دهد که عوامل بافتی گوناگون، چگونه به هنگام کاربرد، بر زبان تأثیر می گذارند؛ و از سوی دیگر، دیدگاهی نیز هست که معانی را محصول روابط

فرهنگی و اجتماعی می‌داند و سپس می‌خواهد بفهمد چگونه این معانی در زبان به واقعیت می‌پیوندند. از جهتی، ما در گفتمان مشترک (گفت و گوی مشترک) شرکت داشتیم و از جهتی دیگر، هر کدام از ما گفتمانهای متفاوتی (طرق فهم متفاوتی) را اتخاذ کرده بودیم.

دیدگاه اول نسبت به گفتمان، به اعتقاد من، دیدگاه غالب در زبان‌شناسی کاربردی است. براون (ص ۱۸۹، ۱۹۸۰) از آن، تحت عنوان تحلیل گفتمان یاد کرده است و می‌گوید برای کشف چگونگی کاربرد زبان فراتر از سطح جمله به کار می‌رود: «تحلیل کارکردهای زبان را می‌توان تحلیل گفتمان نامید و منظور این است که زبان، پدیده‌ای فراتر از سطح جمله است». دیدگاه دیگر در این زمینه، توسط بال (ص ۳، الف ۱۹۹۰) بدین‌گونه تشریح شده است: «موضوع تحلیل گفتمان، این است که چرا در زمان و مکان خاص و از میان همه چیزهایی که می‌توانند گفته شوند، فقط چیزهای خاصی گفته می‌شوند». این دیدگاه دوم نسبت به گفتمان، باعث طرح شدن پرسشهایی می‌شدند که با سؤالهای طرح شده در برداشت عام زبان‌شناسی کاربردی از گفتمان، کاملاً متفاوتند؛ اولاً، در سؤال، صحبت از «چرا» است نه «چه چیزی»؛ در واقع، حرکتی از توصیف به سوی تبیین صورت گرفته است. ثانیاً، کانون توجه، بیشتر به اینکه چگونه معانی در لحظاتی خاص بیان می‌شوند، متمرکز است تا بر اینکه چگونه معانی جملات ساخته می‌شوند. ثالثاً توجه چندانی به چگونگی کاربرد زبان هنگام صحبت نشده است؛ بلکه تأکید بر آن بوده است که چگونه پاره‌گفتارها شکل می‌یابند و چگونه آن‌گزین‌ها تولید و تحدید می‌شود. به عبارت دیگر، همانطور که لوک، مک هول، و می (ص ۴۰، ۱۹۹۰) گفته‌اند: «ممکن است از دید زبان‌شناسی ساختگرا، تناقض آمیز جلوه کند؛ اما می‌توانیم نشان دهیم که گفتمان، کاری که زبان‌شناس انجام می‌دهد، نیست. گفتمان، تنها کاربرد زبان نیست؛ بلکه به بیانی ساده، گفتمان، شرایطی است که تحت آن، زبان به منزله یک ساختار یا یک نظام وجود دارد».

این مقاله، تلاشی برای کشف، تبیین و اثبات این دیدگاههای متفاوت است. علی‌رغم شکاف ظاهراً عمیقی که بین این دیدگاهها وجود دارد، آیا می‌توان راهی برای آشتی

دادن آنها یافت؟ آیا اختلاف ظاهراً شدیدی که از گفت‌وگویمان برخاست، به علت وجود تفاوتی عمیق بین ما بود، یا اینکه دیدگاه‌هایمان فقط در دو انتها الیه دیدگاهی عام نسبت به کاربرد زبان و بافت‌هایش قرار دارند؟ یا اینکه آیا آنها از نظر معرفت‌شناسی [epistemology] آنچنان متفاوتند که هرگز نمی‌توان آشتی‌شان داد؟ سرانجام، آیا این دو دیدگاه قیاس‌ناپذیرند؟ در بخش بعد، به طور مختصر به بحث پیرامون بسط و توسعه مفهوم گفت‌مان با توجه به گرایش غالب در زبان‌شناسی کاربردی خواهیم پرداخت<sup>(۱)</sup>. سپس درباره دیدگاه‌های مربوط به زبان، گفت‌مان و ایدئولوژی در آثار بعضی تحلیل‌کنندگان انتقادی گفت‌مان نکاتی را ارائه خواهیم کرد. پس از آن، بحثی راجع به مفهوم فوکویی گفت‌مان مطرح خواهد شد، دیدگاهی که نزدیک به دیدگاه اتخاذ شده توسط من در گفت‌وگوی فوق است. سرانجام، پیامدهای ناشی از اتخاذ هر کدام از این رویکردها را برای تحقیق در زبان‌شناسی کاربردی، تشریح می‌نمایم.

### گفت‌مان به منزله کاربرد زبان در سطحی فراجمله

اصطلاح **گفت‌مان**، حال در گنجینه واژگان معلمان زبان و زبان‌شناسان کاربردی، فراوان وارد شده است. به نظر می‌آید که اتفاق نظر نسبتاً عامی نسبت به دو معنای اصلی آن وجود داشته باشد: یک، زبان به هنگام کاربرد، دو، روابط بین جملات. از این روی، فرهنگ لانگمن زبان‌شناسی کاربردی گفت‌مان را به دو گونه تعریف کرده است: اول، «اصطلاحی عام برای نمونه‌های کاربرد زبان، یعنی زبانی که در اثر عمل برقراری ارتباط تولید شده است» و دوم، بر خلاف دستور زبان که با عبارتها، بندها و جمله‌ها سر و کار دارد، گفت‌مان به «واحدهای زبانی بزرگتر همچون پاراگراف، مکالمه و مصاحبه» اشاره دارد (ریچادز، پلت، و وبر، ص ۸۳، ۱۹۸۵). پس، تحلیل گفت‌مان «مطالعه این [مطلب] است که چگونه جمله‌ها در زبان گفتاری و نوشتاری، واحدهای معنادار بزرگتری چون پاراگرافها، مکالمه‌ها و مصاحبه‌ها را شکل می‌دهند» (همان، ص ۸۴). اکنون، گفت‌مان و تحلیل گفت‌مان، به طور گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی کاربردی به کار می‌روند و اتفاق نظر فوق‌العاده‌ای نسبت به معانی آنها وجود دارد. براون و یول (ص ۱، ۱۹۸۳)

تحلیل گفتمان را به عنوان «تحلیل زبان به هنگام کاربرد» تعریف می‌کنند. از نظر مک کارتی (ص ۴۵، ۱۹۹۱) تحلیل گفتمان «مربوط می‌شود به مطالعه رابطه بین زبان و بافتی که زبان در آن به کار می‌رود». کوک (ص ۶، ۱۹۸۹) می‌گوید که گفتمان «زبان به هنگام کاربرد برای برقراری ارتباط» و تحلیل گفتمان «جست و جو برای آنچه به گفتمان انسجام می‌بخشد» است. و سرانجام، مطابق نظر هچ (ص ۱، ۱۹۹۲) تحلیل گفتمان «مطالعه زبان برقراری ارتباط - گفتاری یا نوشتاری» است.

آنچه من در این بازنگری مختصر گفتمان و تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی کاربردی قصد دارم پیشنهاد دهم، این است که:

- ۱- این دیدگاه عام نسبت به گفتمان، دیدگاهی کاملاً ویژه است، و ارائه دلیل برای پیدایش مقبولیت و گسترش سریع آن، دارای اهمیت است، و
- ۲- این نگرش به گفتمان، اگرچه برای عمق بخشی به تفکرمان از زبان و آموزش زبان سودمند است، ولی دارای محدودیتهایی نیز می‌باشد.

تحلیل گفتمان، آنگونه که در زبان‌شناسی کاربردی رشد یافت، بخشی از رویکردهای متفاوت برای تحلیل قطعه‌ای از کاربرد زبان بود: زبان‌شناسی متن [text linguistics]، تحلیل گفت و گو [conversation analysis]، و قوم‌نگاری گفتار [ethnography of speaking]. بررسی گسترده تحلیل گفتمان توسط کولنارد (۱۹۷۷) و به کارگیری دقیق‌گونه‌ای زبان‌شناسی متن، برای تحلیل آموزش زبان به شیوه‌ای ارتباطی [communicative language teaching] توسط ویدوسان (۱۹۷۸)، در واقع دو اثر راهگشایی بودند که تحلیل گفتمان را به آموزش زبان ربط دادند. این علاقه‌مندی به تحلیل گفتمان را می‌توان تا حدودی، ناشی از نیازهای کاربردی آموزش زبان و نظریه آموزش زبان برای توصیف جامع‌تری از کاربرد زبان دانست. همزمان با ظهور زبان‌شناسی کاربردی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از مفهوم سطحی و اولیه آن که بر به کارگیری نظریه زبان شناختی در آموزش زبان مبتنی بود، این فکر نیز به تدریج به وجود آمد که زبان‌شناسی کاربردی، نه تنها به پیش روان شناختی‌ای غنی‌تر از پیش حاصله از رفتارگرایی، بلکه به نگرشهایی فراگیرتر نسبت به زبان و ارتباطات نیز نیازمند است. از

این رو، هنگامی که کولتارد و ویدوسان، گونه‌های تحلیل‌گفتمان مختص به خود را مطرح کردند، مورد استقبال‌عده زیادی از آنانی قرار گرفتند که در کار آموزش زبان بودند. بعد از آن، ابزارهای بهتری برای تحلیل موارد زیر به دست آمد: چگونه اجزای متن کنار هم چیده می‌شوند، نوبت‌گیری جهت صحبت و ایجاد توالی، چگونه در مکالمه‌ها عمل می‌کنند، چگونه بین آهنگ کلام و ساختهای مکالمه‌ای بزرگتری که آهنگ در آن به کار می‌رود، رابطه برقرار می‌شود، و چگونه الگوهای کاربرد زبان ممکن است در گروه‌های متفاوت، متغیر باشد.

این تغییر جهت در مسیر زبان‌شناسی کاربردی را می‌توان ناشی از نیازهای کاربردی و تغییر رویکرد معرفت‌شناسانه به سوی دیدگاهی کاربردشناسانه و تجربه‌گرایانه دانست که مثلاً، بر نیاز به جمع‌آوری داده‌ها از تعامل واقعی بین مادر و فرزند، بر تحقیق درباره اتفاقات واقعی در کلاس درس، و یا بر کاربرد مواد درسی واقعی در زبان‌آموزی، اصرار می‌ورزید. زبان‌شناسان کاربردی نیز همگام با این تغییر مسیر معرفت‌شناسانه، به تدریج بر اهمیت «ارتباطات واقعی» در کلاس درس، فراگیری زبان به عنوان فرآیندی جامعه‌شناختی، و توانش ارتباطی [communicative competence] به منزله هدف نهایی آموزش زبان تأکید نهادند. در سال ۱۹۸۰ هچ و لانگ در مقاله‌ای به نام «تحلیل‌گفتمان چیست؟» که در مقدمه کتاب تحلیل‌گفتمان در تحقیقات زبان دوم، اثر لارسن فری من (۱۹۸۰) نوشته بودند، به این نکته اشاره کردند که «اگر بخواهیم چگونگی انتساب معنا با پاره‌گفتار را بفهمیم، باید فراتر از نحو که در سطح جمله عمل می‌کند برویم». آنها می‌گفتند تحلیل‌گفتمان، راههای نوینی را برای درک اینکه چه زبانی یاد گرفته می‌شود و چگونه زبان‌آموزان، زبان را یاد می‌گیرند، پیش روی مان می‌گذارد. این منتهی به توجه بیشتر به زبان به هنگام کاربرد و تعامل شد تا به درونداد زبانی محض (نگاه کنید به هچ ۱۹۸۳؛ لانگ ۱۹۸۳). در همین هنگام، در تحقیقات مربوط به توانش ارتباطی نیز به تدریج به اهمیت گفتمان پی برده شد. کنیل و سویین در تعریفی که از توانش ارتباطی ارائه دادند (توانش زبانی، جامعه‌شناختی و استراتژیک) به گفتمان، به این علت که در آن زمان تعریفی کارآمد از آن ارائه نشده بود، توجهی نکردند، اما کنیل (ص ۹، ۱۹۸۳) «توانش

گفتمانی» [discourse competence] را نیز به تعریف خود افزود و آن را به صورت «تسلط بر چگونگی ترکیب صورتهای دستوری و معنایی برای دستیابی به متن گفتاری یا نوشتاری ای همگن در انواع (genres) متفاوت» تعریف کرد. در نتیجه، در عرض چند سال، گفتمان به سرعت در عرصه زبان‌شناسی کاربردی، گسترده شد. طوری که امروز به ندرت می‌توان افرادی را در کار آموزش زبان یافت که از اهمیت گفتمان برای تدریس خواندن، نوشتن، آهنگ گفتار، یا زبان‌گفتاری، برای ارزیابی توانش ارتباطی دانش‌آموزان، اطلاعی نداشته باشند.

پیشنهاد من این است که اگرچه این پیشرفت‌ها ارشمنند؛ ولی مفاهیم گفتمان و تحلیل گفتمان آن طور که در زبان‌شناسی کاربردی به کار می‌رود، بسیار محدود است. اولاً، اگرچه تفاوت فاحشی بین سنت انگلیسی (مثلاً گوک ۱۹۸۹؛ مک کارتی ۱۹۹۱) - که یا بر زبان‌شناسی متن، به شیوه ویدوسان و یا بر ساختهای گفتمانی گفتاری به سبک بیرمنگام (سینکلر و کولتارد ۱۹۷۵) تأکید دارد - و سنت آمریکایی (مثلاً هچ ۱۹۹۲) - که بر فرآیند مذاکره محاوره‌ای (تحلیل گفت و گو و قوم‌شناسی گفتار) متمرکز است - وجود دارد؛ ولی هر دو، به نوعی از تحلیل گفتمان اعتقاد دارند که زبان را به مثابه یک نظام به بافتهای متفاوت اما، همانطور که خواهیم دید، بافت زدایی شده [decontextualized] مرتبط می‌سازد. ثانیاً، تقریباً کل این اثر رابطه بین صورت و نقش - چگونه صورتهای واژگانی، به گونه‌ای دارای معانی‌ای خاص در بافتهای متفاوت می‌شوند - را که، همانطور که بعداً روشن می‌شود، تنها یکی از راههای خاص کشف چگونگی خلق معنا در کاربرد زبان است، در کانون توجه خود قرار داده است. و نهایتاً، اگرچه این استدلال بر این اساس بوده است که دلایل کاربردی، عامل گسترش سریع تحلیل گفتمان در حوزه زبان‌شناسی کاربردی بوده است؛ ولی درک این نکته نیز ضروری است که خود کاربردگرایی یک ایدئولوژی (یا گفتمانی) است که تا حد زیادی تفکرات زبان‌شناسی کاربردی را در خود دارد.

همچنان که زبان‌شناسی کاربردی در پی آن بود که فراتر از الگوهای غالب (paradigms) ساختگرایی (که در آن معنا یا نادیده گرفته می‌شود یا پنداشته می‌شود که

خود نظام زبان آن را بر جایش ثابت نگه می‌دارد) گام بردارد، بیش از هر چیز توجه خود را بر رابطه بین ساختها و بافتهایشان معطوف داشت. از این رو، مثلاً ویدوسان (ص ۲۹، ۱۹۷۸) به این می‌پردازد که مکالمه‌ای مثل: «الف: زنگ تلفنه. / ب: دارم دوش می‌گیرم. / الف: خیلی خوب.»، می‌تواند دارای انسجام باشد. وی با ایجاد تقسیمات دوگانه‌ای که از سویی به نظام زبانی و از سوی دیگر، به کاربرد زبان مربوط می‌شوند، دست به این کار می‌زند. تقسیمات او عبارتند از: کاربری و کاربرد، درستی و تناسب، دلالت و ارزش، جمله و پاره‌گفتار، گزاره [proposition] و کنش زبانی [illocutionary act]، انسجام صوری [cohesion] و انسجام درونی [coherence] و غیره. به همین منوال، مک کارتی (ص ۷، ۱۹۹۱) نیز می‌پرسد چگونه است که گفت و گوی فکاهی زیر را می‌فهمیم: «ارنی: راج به نمایش باهاشون صحبت کن. / اریک: (خطاب به حضار) امشب نمایشی برای شما داریم مردم؟ نمایشی برای شما داریم! (خطاب به ارنی) نمایشی برای اونا داریم؟. و سپس با توسل به رابطه بین صورت و نقش به سؤالش پاسخ می‌دهد. پس، نقطه مشترک این رویکردها، تلاش برای پرکردن شکاف زبانی / معنایی‌ای است که زبان‌شناسی ساختگرا عامل آن بوده است. در نتیجه، مسأله، یافتن راهی است که به واسطه آن معنای زبان به هنگام کاربرد را بتوان در قالب رابطه بین معانی کلمات و جملات (صورتها) و معانی حاصله از بافت (نقشها) تبیین کرد. این کار را می‌توان با مد نظر داشتن نکات زیر انجام داد:

- ۱- مقصود و منظور از کاربرد زبان (نقشهای زبان یا نظریه کنش گفتاری [speech act theory])؛ ۲- تمسک جستن به قواعد گفتاری یا نادیده گرفتن آنها (اصول گرایس [Grice's maxims] یا قییدهای جهانی گفمان [Goffman's universal constraints] بر سنتها و نظامهای مکالمه‌ای؛ و
- ۳- صورتهای عمومی استنتاج از بافت یا اطلاعات پس زمینه‌ای [background knowledge].

در نتیجه، اگرچه تحلیل گفتمان از تحلیل صرفاً زبانی روابط فرا جمله‌ای (که اصطلاح تحلیل گفتمان نیز به همین منظور در ابتدا توسط زلیگ هریرس در سال ۱۹۵۲ ساخته شد)



فاصله گرفته است و اگرچه تحلیل گفتمان آنطور که در زبان‌شناسی کاربردی به کار رفته است نیز دامنه‌گزینش کاربرد زبان برای تحلیل را گسترده‌تر کرده است؛ اما کانون توجه، بیشتر بر پر کردن شکاف زبانی / معنایی حاصله از ساختگرایی متمرکز بوده است تا بر کشف بافت وسیعتر بافتها، شکل‌گیری دانش پس‌زمینه‌ای، یا اینکه چرا و چگونه چنین می‌شود که فردی چیزهای خاصی را بگوید. مطابق این رویکرد به گفتمان، مفاهیم بنیادین، بافتها، زبان، و گفتمان هستند و مساله بنیادین این است که چگونه بافت، کاربرد زبان (گفتمان) را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به کاربرد زبان طوری نگریسته می‌شود که گویی عامل کم و بیش خودمختاری است که با نیت و استنتاج خود، معانی را بنیان می‌نهد. در مقابل، وقتی به برداشتهای دیگر گفتمان در بخشهای زیر می‌پردازیم، روشن خواهد شد که این برداشتها با دیدگاهی سیاسی‌تر نسبت به کاربرد زبان کار می‌کنند؛ کاربردی که در واقع به وسیله گفتمان یا ایدئولوژی به حضور طلبیده می‌شود و یا به اصطلاح التوسر (۱۹۷۱) «به چالش طلبیده می‌شود». اجازه بدهید اصطلاحی را معرفی کنم که بعد استفاده خواهیم کرد. اساساً مفهوم عام تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی کاربردی، شامل دیدگاهی دو سطحی نسبت به گفتمان است؛ سطح خرد [micro level] که شامل صورتهای زبانی (واژگانی، دستوری، آهنگی، یا واجی) است و سطح کلان [macro level] که شامل بافت پاره‌گفتار (منظورهای گوینده، دانش پس‌زمینه‌ای، ساخت مکالمه‌ای یا متنی) است.

به دو دلیل باید با دقت بیشتری نسبت به اتخاذ تحلیل گفتمان، آنگونه که در زبان‌شناسی کاربردی مطرح است، عمل کرد. ابتدا به این می‌پردازم که تا چه حدی تحلیل گفتمان (برای رد این ادعا رجوع کنید به ون دیک (۱۹۸۵) و استیپلرز (۱۹۸۸)) و زبان‌شناسی کاربردی را می‌توان رشته‌هایی مستقل دانست. گراب (ص ۷ مقدمه، ۱۹۹۰) در مقدمه گزارش سالانه زبان‌شناسی کاربردی که کلاً به تحلیل گفتمان اختصاص یافته است، نوشت: «در طول ده سال گذشته، تحلیل گفتمان تا به آن اندازه تکامل یافته است که دارد به منزله رشته‌ای مستقل ظهور می‌کند، نه به منزله چیزی که وقتی از همه رویکردها و روش‌های تحقیق ناامید می‌شدند به آن متوسل می‌گشتند». مهمتر اینکه زبان‌شناسی کاربردی را نیز رشته‌ای مستقل در نظر می‌گیرند. این، ممکن است باعث خشنودی

بعضیها شود؛ اما همانگونه که تحقیقات فوکو (مثلاً ۱۹۷۰، ۱۹۷۲، ۱۹۷۹) دربارهٔ بنیاد شاخه‌های علوم نشان داده است، در واقع همین فرآیند تشکیل شاخه‌های علوم است که در تعیین اینکه کدام شکل دانش بشری باید ارج نهاده و حفظ شود و کدام باید بی‌ارج شده و رها گردد، نقشی اساسی ایفا می‌کند. بنابراین، هنگامی که زبان‌شناسی کاربردی، سرگرم تحکیم خود به مثابه شاخه‌ای مستقل از دانش بشری است، به همراه تثبیت و تحکیم بعضی چیزها و کنار نهادن چیزهایی دیگر که پیامد طبیعی چنین فرآیندی است، این خطر نیز وجود دارد که تحلیل‌گفتمان آنطور که عموماً در زبان‌شناسی کاربردی پنداشته می‌شود، همواره به سئوالهایی پردازد که دربارهٔ کاربرد زمان مطرح می‌شوند. علاوه بر این ظاهراً احساس می‌شود با افزودن اصطلاح گفتمان به سطوح «پایینتر» تحلیل زبانی (واجشناسی، صرف، نحو) به تحلیل نسبتاً کاملی از زبان دست یافته‌ایم. از این روی، بحث دربارهٔ دو سنت تحلیل‌گفتمان - سنت انگلیسی و سنت امریکایی - بسیار معمول است و حتی پیشنهاد می‌شود که این دو سنت، ممکن است آشتی‌ناپذیر باشند (کوک ۱۹۸۹)؛ اما به ندرت به این نکته توجه می‌شود که ممکن است ملاحظات گوناگون دیگری نیز غیر از آشتی دادن این دو سنت وجود داشته باشند. در نتیجه، اگرچه تحلیل‌گفتمان، امکانات گسترده‌ای را در پیش روی آموزش زبان گشوده است؛ ولی منجر به حصول اطمینان بیش از اندازه به خود نیز شده است و در عین حال، به علت تمرکز تنگ نظر اندیش، مانع از به ظهور رسیدن رویکردهایی با دید وسیع‌تر شده است.

سرانجام، تصور می‌کنم سکوت سیاست‌گرایانهٔ زبان‌شناسی کاربردی با مشکلات جدی مواجه است. پیشتر گفتم که اتخاذ تحلیل‌گفتمان در زبان‌شناسی کاربردی، براساس دلایل کاربرد شناختی است؛ اما باید به کاربردگرایی به منزلهٔ یک ایدئولوژی بنگریم (رجوع کنید به چوآ بنگ - هوات ۱۹۸۳) سانتوز (۱۹۹۲) هنگام صحبت دربارهٔ فقدان بحثی پیرامون جنبه‌های ایدئولوژیک و سیاسی متون مربوط به انگلیسی به منزلهٔ زبان دوم [English as a Second Language] (ESL) و خود انگلیسی به منزلهٔ زبان دوم، در کل، مسأله جایگاه ایدئولوژیک کاربردگرایی را مطرح می‌کند. از نظر خانم سانتوز، میل به سوی مؤکدسازی چیزهای کاربردی در مقابل چیزهای ایدئولوژیک به سویلنز (۱۹۹۰)

اجازه می‌دهد تا پیامدهای ایدئولوژیک انواع (genres) جوامع گفتمانی را به کناری نهد. آنطور که هارلند (۱۹۸۷) استدلال می‌کند، این تأکید بر واقع‌گرایی، مادی‌گرایی و کاربردگرایی، ریشه در سنت انگلو ساکسون مطالعات زبانی دارد؛ از اثبات‌گرایان منطقی و فیلسوفات معمولی زبان گرفته تا زبان‌شناسان کاربردگرای امروز. پس با اتکا به ایدئولوژی کاربردگرایی، امکان پرداختن به بافتهای گفتمان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی گسترده‌تر منتفی می‌گردد.

### تحلیل انتقادی گفتمان CDA

در بخش گذشته دیدیم که تحلیل گفتمان آنطور که در زبان‌شناسی کاربردی به کار می‌رود، اگرچه افق گسترده‌ای پیش روی آموزش زبان گشوده است؛ ولی در عین حال، با تمرکز بر رابطه بین صورتهای زبانی و بافت با مفهومی بسیار محدود (محیط بلافصل [immediate surroundings]، منظور گوینده، دانش پس زمینه‌ای، یا قواعد گفتاری [conversational rules]) در قیاس با نیروهای وسیعتر اجتماعی، فرهنگی، و ایدئولوژیکی که زندگی مان را تحت تأثیر قرار می‌دهند، به برداشتی تنگ‌نظرانه مبدل شده است. به نظر می‌آید توقف بر گونه‌ای از تحلیل گفتمان که فاعل (Subject) را کاملاً مختار تصور کرده و کاربرد زبان را عاری از شرایط ایدئولوژیک می‌پندارد، کفایت نمی‌کند<sup>(۲)</sup>. در ادامه مطلب، برای توضیح بیشتر این دیدگاه به آثار افراد گوناگونی که تحت لوای «تحلیل انتقادی گفتمان» کار می‌کنند، نظری می‌اندازیم؛ چرا که این افراد پارا فراتر نهاده و به جنبه‌های ایدئولوژیک گفتمان نیز پرداخته‌اند. رویکردهای مختلف نسبت به تحلیل انتقادی گفتمان (فاولر، هاج، کرس و ترو ۱۹۷۹؛ فرکلو ۱۹۸۵؛ ۱۹۸۹؛ کرس ۱۹۸۵، ۱۹۹۰؛ وُداک ۱۹۸۹، ۱۹۹۰) از جهاتی با هم متفاوتند؛ ولی همگی اتفاق نظر دارند که از توصیف زبانی باید فراتر رفت تا بتوان به تبیین دست یافت و نشان داد که نابرابریهای اجتماعی در زبان، خلق و در زبان، منعکس شده‌اند. همچنین باید بتوان به کمک این رویکردها، این نابرابریهای اجتماعی را کشف کرده و شرایط آنها را تغییر داد. فرکلو (۱۹۸۹) دو هدف عمده‌اش را چنین بیان می‌کند: اول، کمک به «تصحیح این کم

توجهی گسترده نسبت به اهمیت زبان در تولید، حفظ و تغییر روابط اجتماعی قدرت؛ دوم، کمک به «افزایش هشیاری نسبت به اینکه چگونه زبان در حاکم شدن بعضی بر بعضی دیگر نقش دارد؛ زیرا که هشیاری اولین قدم به سوی رهایی است» (همان ص ۱). نکته با اهمیت در اینجا، علاقه مندی این محققان به تحلیل صورتهای گوناگون گفتمان به منزله نمونه‌های کاربرد زبانی و یافتن جایی برای این گفتمانها، در چارچوب گسترده‌تر قدرت اجتماعی است. از نظر فرکلو، گفتمان همان «زبان به منزله کنشی اجتماعی» است (همان ص ۱۷). این تعریف در قیاس با آنچه در بخش قبل آمد؛ یعنی تعریف گفتمان تحت عنوان کاربرد زبان، دارای شباهتها و تفاوتی است. شباهتشان در این است که گفتمان، طوری به کار رفته است که به مفهوم قطعه‌ای از زبان به هنگام کاربرد واقعی است، و تفاوتشان نیز از دو جهت است، اول اینکه زبان به مثابه کنشی اجتماعی با کاربرد زبان متفاوت است؛ زیرا در این حالت زبان با دیگر کنشهای اجتماعی پیوند می‌خورد و صرفاً به مثابه قلمروی متفاوت، رها نمی‌شود. دوم، تصور می‌شود که جبری اجتماعی، حاکم بر چنین کنش زبانی می‌باشد. از این رو، مهم است بدانیم که فرکلو برخلاف سنت دوگانه ساز زبان‌شناسی پس‌اوسوری که در پی یافتن نوعی رابطه بین زبان و اجتماع است، سعی دارد نشان دهد که کاربرد زبان به خودی خود، همیشه عملی اجتماعی است. علاوه بر این چنین اعمالی، اعمال فردگرایانه کاربران زبان در انزوایی شناختی نیز نیستند؛ بلکه تحت حاکمیت شرایط ایدئولوژیک و اجتماعی گسترده‌تر جامعه قرار دارند.

کرس (ص ۸۵، ۱۹۹۰) در مقاله مختصر و متأخرش می‌گوید که تحلیلگران انتقادی گفتمان نقطه اشتراکشان با دیگر تحلیلگران گفتمان، این است که هر دو بر متون و بافتهای آن متمرکز می‌شوند؛ اما با عنصری انتقادی دست به چنین کاری می‌زنند:

«از رهگذر غیر طبیعی سازی [denaturalizing] کنشهای گفتمانی و متون یک جامعه، که به مثابه مجموعه‌ای از گروههای اجتماعی دارای پیوندی گفتمانی پنداشته می‌شوند، و از رهگذر شفاف و قابل رویت ساختن آنچه در گذشته ممکن بود نامرئی و به ظاهر طبیعی تلقی شود، تحلیلگران انتقادی سعی دارند تا در هم تنیدگی کنشهای گفتمانی - زبانی را با ساختهای سیاسی - اجتماعی گسترده‌تر

قدرت و حاکمیت، به تصویر بکشند».

او چند فریضه انتقادی مشترک را برمی شمرد که در آن، به زبان، به منزله کنشی اجتماعی، به متون، به منزله فرآورده‌های اجتماعی، به سخنگویان، به گونه‌ای که در جایگاهی متمایز قرار دارند، و به معنا، به منزله فرآورده‌های روابط سیاسی-اجتماعی نگریسته می‌شود. چنین فرضیاتی مبین آن هستند که زبان رسانه‌ای نه شفاف؛ بلکه مبهم است و مفهوم نظام زبانی همگون، مشکل آفرین است؛ چراکه دسترسی مردم به آن نظام، همواره تمایزی است و تحلیل گفتمان باید مدام نظر به قدرت اجتماعی، تاریخ و ایدئولوژی داشته باشد تا بتواند معنا را دریابد.

در نتیجه، غالب زبان‌شناسان انتقادی، در مقایسه با برداشتهای غالب و رایج در تحلیل گفتمان و تفکر زبان شناختی عمده امروز، دیدگاهی متفاوت نسبت به زبان دارند. مثلاً، فولر و دیگران (ص ۱، ۱۹۷۹) می‌گویند؛ اولاً، زبانی که به کار می‌بریم «مجسم‌کننده دیدگاهی - یا «نظریاتی» - خاص نسبت به واقعیت» است. در اینجا، نکته این نیست که به زبان، به گونه‌ای بنگریم که گویی زبان، تجسم بخش «یک جهان بینی» باشد؛ بلکه نکته در این است که باید بپذیریم کاربردهای مختلف زبان در درون یک زبان، مبین برداشتهایی ویژه است. دوم اینکه می‌گویند: «تنوع در گونه‌های گفتمان، از عوامل اقتصادی و اجتماعی جدایی‌ناپذیرند» و از این روی، «تنوع زبانی منعکس‌کننده و مبین تفاوت‌های اجتماعی ساختمندی هستند که خود، این تنوع زبانی را ایجاد می‌کنند. سوم اینکه «به کارگیری زبان، فقط حاصل و بازتاب فرآیند و سازمان اجتماعی نیست؛ بلکه بخشی از فرآیند اجتماعی است» (همان). این دیدگاه‌ها که کاربرد زبان را فرآیندی اجتماعی می‌دانند و تنوع و گزینش زبانی را با تفاوت اقتصادی و اجتماعی مرتبط می‌سازند، می‌خواهند این نکته را روشن کنند که زبان همیشه در بافت خود تحقق می‌یابد. به علاوه، این بافتها را نمی‌توان تنها دربرگیرنده رویدادهای گفتاری [speech events]، «انواع متنی [text genres]» و غیره دانست؛ بلکه اساسشان بر درک تفاوت سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی استوار است.

اگر از نظر عده‌ای، این تمرکز بر زبان در بافتهای اجتماعی، یادآور جامعه‌شناسی

است، باید گفت که خود این نویسندگان نیز به دقت، هم از جریان غالب در زبان‌شناسی و هم از جامعه‌شناسی زبان فاصله می‌گیرند. فاولر و دیگران اظهار می‌دارند که جامعه‌شناسان زبان «در بهترین حالت خود در پذیرش ساختهای اجتماعی‌ای که توصیف می‌کنند، خنثی هستند؛ اما در بدترین وضعیت، به این نتیجه می‌رسند که ساختهای اجتماعی تغییر ناپذیرند» (همان، ص ۲). در واقع، همانطور که فاولر و کرس (۱۹۷۹) گفته‌اند، دوگانگی موجود بین زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی زبان، به خودی خود نامطلوب است؛ چون پیامدش این است که گویی زبان و معنا را می‌توان به صورتی انتزاعی از طریق زبان‌شناسی مطالعه کرد و بررسی زبان و بافتهای اجتماعی را به جامعه‌شناسی زبان واگذار کرد. این اصرار بر درک بافتهای اجتماعی زبان به هیچ وجه افزودن توانش ارتباطی و جامعه‌شناختی زبان، به نوعی توانش زبانی به حساب نمی‌آید؛ بلکه این کار تلاشی در جهت فهم کاربرد زبان در درون ساختهای ایدئولوژیک و اجتماعی جامعه است. همچنان که اروین (۱۹۸۴) متذکر شده است، توانش همگانی سوسور، که بر مفهوم فاعلی گروهی [unitary subject] و هسته مشترک عقلانیت [common core rationality] استوار است، به وسیله برداشت مشابهی در نظریه جامعه‌شناختی زبان باز تولید می‌شود؛ اما به چالش طلیده نمی‌شود. متقابلاً ماحصل دیدگاههای فوق این است که انسان موجودی اجتماعی است؛ ذهنیتهای انسان و کاربرد زبان در بافتهای فرهنگی و اجتماعی تولید می‌شوند؛ بافتهایی که صورتهای ایدئولوژیک و نابرابریهای اجتماعی در آنها به وفور یافت می‌شوند.

فرکلو (ص ۷، ۱۹۸۹) نیز از جریان غالب زبان‌شناسی به این علت که دیدگاهی غیر اجتماعی نسبت به زبان دارد و راجع به رابطه بین زبان، قدرت و ایدئولوژی حرفی برای گفتن ندارد، انتقاد می‌کند. او نیز چون دیگران، حوزه‌های دیگر مطالعه زبان، همچون: جامعه‌شناسی زبان، کاربردشناسی، تحلیل گفت و گو و تحلیل گفتمان را به باد انتقاد می‌گیرد. انتقادش از جامعه‌شناسی زبان، این است که شدیداً در درون سنت اثبات‌گرایی جای دارد و می‌خواهد بر «توصیف عینی» «واقعیتها»ی اجتماعی متمرکز شود و «طبقات» اجتماعی فرضی را با ویژگیهای زبانی مرتبط سازد. مشکل کاربردشناسی از نظر او،

فردگرایانه بودن است؛ یعنی متمرکز شدن بر اعمال، منظورها و راهکارهای سخنگویان منفردی که تصور می‌شود درگیر تعاملهایی باشند که مسأله قدرت اجتماعی را نادیده می‌انگارند. به همین سیاق، از تحلیل گفت و گو و تحلیل گفتمان نیز از آن روی انتقاد می‌کند که اینها گفت و گو و گفتمان را کنش اجتماعی ماهرانه‌ای می‌دانند که در خلاء اجتماعی وجود دارد؛ گویی که صحبت تنها به خاطر خودش صورت می‌گیرد (همان ص ۱۲).

رویکرد دیگری که با اندکی تفاوت نسبت به تحلیل انتقادی گفتمان وجود دارد، مربوط به گروهی از نشانه‌شناسان اجتماعی [social semioticians] است که گرایش نو-هلیدی ای [neo-Hallidayan] دارند، بویژه گونتر کرس ۱۹۸۵ (هاج و کرس ۱۹۸۸). دستور نقش‌گرای هلیدی خصوصاً برای پاسخ به بعضی از این پرسشها مفید است؛ زیرا اگرچه در سنت غالب زبان‌شناسی که در بخش قبل وصف گردید، پیوند صورت و نقش در کانون توجه قرار دارد؛ اما در الگوی هلیدی، قبلاً این کار صورت پذیرفته است و دامنه تحلیل را گسترده‌تر کرده است. از اینجاست که کرس مشخصاً دیدگاه گفتمانی خود را به دیدگاه فوکو پیوند می‌دهد:

گفتمانها، مجموعه‌هایی از اظهار نظرات نظام‌مند و سازمان یافته‌ایی هستند که معانی و ارزش‌های نهادها را تبیین می‌کنند. به علاوه، گفتن آنچه ممکن و آنچه غیر ممکن است (و با تمهید انجام دادن آنچه ممکن و آنچه غیر ممکن است) را با توجه به موضوعهای مورد علاقه آن نهاد چه به صورت حاشیه‌ای و چه محوری تعریف، توصیف و تحدید می‌کند. یک گفتمان، مجموعه اظهار نظرات احتمالی درباره حوزة مورد نظر را فراهم می‌آورد و شیوه‌های سخن گفتن درباره موضوع، پدیده و یا روندی خاص را سازماندهی کرده، به آن ساخت می‌بخشد (کرس ص ۷، ۱۹۸۵).

گمان می‌کنم آنچه در نگاه ابتدایی جلب توجه می‌کند، این است که وقتی کرس می‌گوید گفتمانها، آنچه می‌شود گفت و آنچه نمی‌شود را «تعریف، توصیف و تحدید می‌کنند»، دیدگاهش بسیار به آنچه در ابتدای این مقاله ارائه کردم، نزدیک می‌شود و آن اینکه، موضوع تحلیل گفتمان این است که چگونه چنین می‌شود که چیزهایی خاص در

زمان و مکانی خاص گفته می‌شوند.

بعد از اشاره به رویکردهای متفاوت نسبت به تحلیل انتقادی گفتمان و مفروضات مشترک آنها، حال سعی خواهیم کرد تا با وضوح بیشتری نشان دهیم که بینشهای بنیادین این رویکردها نسبت به زبان، گفتمان، ایدئولوژی و جامعه چگونه کار می‌کنند. باز می‌گردیم به دو مفهومی که در انتهای بخش قبل معرفی کردم. اول، الگوی تحلیل گفتمان فرکلو، با توجه به رابطه دیالکتیکی که بین ساختارهای خردگفتمان (ویژگیهای زبانی) و ساختارهای کلان جامعه (ایدئولوژی و ساختارهای اجتماعی) کار می‌کند تأکید می‌ورزد که اگرچه ممکن است ساختارهای کلان جامعه، ساختارهای خردگفتمان را تعیین کنند؛ ولی ساختارهای گفتمانی نیز به نوبه خود، ساختارهای ایدئولوژیک و گفتمانی را باز تولید می‌کنند. در نتیجه، برخلاف دیدگاه گفتمانی‌ای که در بخش قبل بحث شد، اگرچه سطح خرد (ویژگیهای زبانی) تقریباً بدون تغییر می‌ماند؛ ولی سطح کلان، از مفهوم بافت و شرکت کنندگان [در گفتمان] گرفته تا برداشتی گسترده از اجتماع، گسترش می‌یابد. دوم، چند سطح متفاوت دیگر نیز بین سطوح خرد و کلان وجود دارند، به نحوی که این دیدگاه گفتمانی را الگویی با چهار سطح باید در نظر گرفت. متن و گفتمان در خردترین سطح قرار دارند (این دو را می‌توان از هم مجزا کرد ولی در اینجا من آنها را یکی فرض می‌کنم)، متن اشاره به تولید (نوشتاری یا گفتاری) روندهای اجتماعی گفتمان دارد. سپس، «مراتب گفتمان [orders of discourse]»، گفتمان واقعی را رقم می‌زند. مراتب گفتمان، مجموعه‌هایی از قراردادهای اجتماعی‌اند که با نهادهای اجتماعی مربوطند. مراتب گفتمان نیز به نوبه خود به وسیله ایدئولوژیها و ایدئولوژیها، نیز به وسیله روابط قدرت در گستره وسیعتر جامعه، تعیین می‌شوند. در این رویکرد، انسجام (که بحثی بسیار رایج در تحلیل گفتمان زبان‌شناسی کاربردی است) متکی است به «عقل سلیم گفتمانی [discoursal common sense]» که خود ایدئولوژیک به شمار می‌آید (فرکلو ص ۱۰۷، ۱۹۸۸).

الگوی کرس (۱۹۸۵) نیز اساساً دارای چهار سطح است. هنگام بحث درباره تمایزی که فرکلو بین متن و گفتمان قائل شد، من این دو را تحت عنوان تولید و روند در یک سطح



قرار دادم. اگرچه فرکلو نیز برای تمیز قائل شدن بین متن و گفتمان، به هلیدی توسل می‌جوید؛ ولی برداشت وی از گفتمان تحت عنوان زبان به مثابه کنش اجتماعی، دقیقتر از برداشت کرس به نظر می‌رسد. در مقابل، از نظر کرس، معانی متون (سطح اول) از عوامل، گفتمانها و انواعی خاص (سطح دوم) مشتق می‌شوند. پس، صورتها و معانی متون - کاربرد واقعی زبان - «به وسیله گفتمانها - نظامهای معانی برخاسته از سازمان نهادهای اجتماعی - و به وسیله انواع مقولات قراردادی و صوری‌ای که صورتها و معانی‌شان نشأت گرفته از صورتها، معانی، و کارکردهای موقعیتهای قراردادی شده تعاملهای اجتماعی است - رقم می‌خورد» (کرس، ص ۳۱، ۱۹۸۵). کرس اساساً به این دو سطح متمرکز می‌شود؛ سطوحی که صورتها و معانی متون در آنها به وسیله گفتمان و نوع رقم زده می‌شود. با وجود این، وی سطح سوم (ایدئولوژی) را پیشنهاد می‌کند: «اگرچه گفتمان و نوع، مقولات سازمان یافته نظام‌مندی را تدارک می‌بینند که متن را می‌سازند؛ ولی ایدئولوژی، پیکره بندی گفتمانهایی که در کنار هم حضور دارند و مفصل‌بندی این گفتمانها در انواع خاص را تعیین می‌کند» (همان، ۸۳). در نتیجه، از نظر کرس، گفتمانها نظامهای معنایی‌ای هستند که در درون نهادهای خاصی جای گرفته‌اند و این نهادها، خود «در واکنش به ساختارهای بزرگتر اجتماعی» به وسیله ایدئولوژیها رقم می‌خورند (همان). از این روی، سطح خرد این تحلیل، متن (که به وسیله گفتمان و نوع تعیین می‌شود و اینها نیز به وسیله ایدئولوژی) و سطح کلان، ساختار بزرگتر اجتماعی است. در دیدگاه کرس (۱۹۸۵) این ساختار بزرگتر اجتماعی تقریباً مبهم مانده است؛ ولی در هاج و کرس (۱۹۸۸) رابطه بین ایدئولوژی و جامعه رنگ و بوی مارکسیستی به خود گرفته است: «به منظور حفظ این ساختارهای حاکمیت، گروههای حاکم تلاش می‌کنند تا جهان را به صورتهایی بنمایانند که نشانگر منافع خودشان و منافع قدرتشان باشد» (هاج و کرس ص ۳، ۱۹۸۸).

اگرچه این رویکردهای متفاوت تحلیل انتقادی گفتمان، از جهت فرآهم آوردن چارچوبی برای تحلیل چگونگی کارکرد روابط بین کاربرد زبان و مراتب اجتماعی بسیار ارزشمند هستند؛ اما نکاتی را راجع به بعضی از مفروضات بنیادین این رویکردها باید

متذکر شوم. یکی از سئوالات کلیدی‌ای که باید در اینجا مطرح شود این است که اگر لازم است بدانیم روابط اجتماعی به وسیله نابرابریهای عمیق مشخص می‌شوند، آنگاه چگونه باید این نابرابریها را تبیین کرد؟ از نظر فرکلو و اکثر کسانی که در چارچوب تحلیل انتقادی گفتمان کار می‌کنند، این نابرابریها در قالب رویکردی مشخصاً نو مارکسیستی تبیین می‌شوند. مطابق این رویکرد، قدرت، در تحلیل نهایی، در رابطه بین طبقات اجتماعی و تولید اقتصادی جای گرفته است؛ رابطه‌ای که اصلی (بنیادی یا زیربنای) مادی و سبب‌ساز همه روابط دیگر فرض می‌شود. به عبارتی ساده‌تر، تقلیل‌گرایی مادی [material reductionism] به وضعیتی منتهی می‌شود که «که آنچه اصطلاحاً مبنا نامیده می‌شود را می‌توان از [به اصطلاح] فراساخت، مجزا کرد (که نمی‌توان چنین کرد)؛ و اینکه این مبنا «مادی» است (که نیست)؛ و بقیه را تعیین می‌کند (که نمی‌کند)» (ژرسلی ص ۱۱۳، ۱۹۸۲).

اگرچه نباید هیچ‌گاه نابرابریهای اجتماعی - اقتصادی و مادی را از نظر دور نگه داریم؛ ولی با برجسته کردن روابط طبقات اجتماعی، این خطر وجود دارد که اولاً از توجه به جنبه‌های دیگر نابرابری (حداقل نژاد و جنسیت؛ برای نمونه نگاه کنید به: بلک و کوارد ۱۹۹۰ و آوت لا ۱۹۹۰)<sup>(۳)</sup> باز بمانیم؛ ثانیاً نوعی اجتماع بسیار ساده شده‌ای را بنا نهیم که در آن اجتماع، «گروه حاکم» دارای قدرت و «مظلوم» فاقد آن باشد، و ثالثاً در انتساب علت و معلول به روابط اجتماعی - اقتصادی، بیش از حد، جبرگرایانه عمل کنیم.

یکی از پیامدهای این دیدگاه این است که دنیای «واقعی» ای را فرض می‌کند که به وسیله ایدئولوژی مغشوش و مبهم شده است. در نتیجه، وظیفه خطیر و به نظر مشکل‌آفرین زبان‌شناس انتقادی، کمک برای کنار زدن این حجاب ابهام و یاری رساندن به مردم برای دیدن «حقیقت» است. این دیدگاه را می‌توان مثلاً در تمایزی که فرکلو (ص ۷۵، ۱۹۸۹) بین «در ذهن حک کردن» [inculcation] و «ارتباط برقرار کردن» [communication] قایل می‌شود، مشاهده کرد؛ اولی، اشاره به «شیوه‌ای که صاحبان قدرت میل دارند قدرتشان حفظ کنند» دارد و دومی «شیوه‌هایی و مقابله علیه حاکمیت» است. در اینجا رگه‌هایی از هابرماس (۱۹۸۴) به چشم می‌خورد و این دیدگاه او که گونه‌ای از «عمل ارتباطی» [communicative action] فارغ از ایدئولوژی نیز

می تواند وجود داشته باشد. از این رو، یکی از مشکلات ناشی از این رویکرد به زبان‌شناسی کاربردی انتقادی، این است که اگرچه به کل زبان‌نگاهی ایدئولوژیک می‌شود؛ اما یک «دنیای واقعی» نیز در ورای چنین بازنمایی نادرستی وجود دارد. مثلاً فاولر (ص ۱۰، ۱۹۹۱) در کتابی که اخیراً راجع به اخبار نوشته است، می‌گوید: «از آنجا که نهادهای ارائه دهنده و گزارش‌کننده خبر در موقعیتی اقتصادی و سیاسی قرار گرفته‌اند، هرگونه خبری از زاویه دید خاصی گزارش می‌شود». از این جهت با فاولر موافقم و حتی ترجیح می‌دادم دیدگاهش را نه تنها به حوزه‌هایی چون خبر، بلکه به همه «گفتمانهای نمادین [representational discourses]» بسط می‌داد: «هر چیزی که درباره جهان گفته یا نوشته می‌شود، از موضع ایدئولوژیک خاصی اظهار می‌شود» (همان). اما چه برداشتی می‌توان از گفته زیر کرد: «دنیای مطبوعات دنیایی واقعی نیست؛ بلکه دنیای تحریف شده و قضاوت شده است» (همان ص ۱۱) این مطلب مشخصاً مبین آن است که این موقعیتهای ایدئولوژیک، دنیای واقعی را به گونه‌ای نادرست به نمایش می‌گذارند. از نظر من، این فرضی مشکل آفرین است و چند سؤال ناخوشایند را در پی دارد: بدون وساطت زبان، چگونه می‌توان به دنیای واقعی دست یافت؟ بدون تحریف ایدئولوژیک، چگونه می‌توانیم با دنیای واقعی مواجه شویم؟ چگونه ممکن است به نکات ارشمیدی خارج از زبان و ایدئولوژی دست یافت؟ این گفته فاولر مبین دو تقسیم‌بندی مسأله‌دار است: در یک سو، دنیای واقعی با دنیای غیر واقعی در تضاد است (همان دنیای واقعی‌ای که به وسیله ایدئولوژی به غلط بازنمایی شده است)؛ در سوی دیگر، بازنمایی ایدئولوژیک قرار دارد که در تضاد با بازنمایی غیر ایدئولوژیک است.

به علاوه، گمان می‌کنم اغلب این‌گونه تحلیل انتقادی‌گفتمان، گرایش به اتخاذ دیدگاهی ایستا و نتیجتاً مشکل آفرین نسبت به زبان و جامعه دارد. عموماً آنچه رخ می‌دهد، این است که متون «سطح خرد» به منظور آشکار ساختن کارکردهای ساختارهای اجتماعی (سطح کلان) خوانده می‌شوند. این دیدگاه دو خطر در پی دارد؛ اول، در معرض مغلطه بازنمایی [representational fallacy] قرار دارد، که بدین طریق «دنیای واقعی» روابط اجتماعی در زبان بازنمایی می‌شود؛ دوم، در الگوهایی که به

واسطه آنها سطح خرد به وسیله سطح کلان رقم زده می‌شود و سطح کلان به وسیله سطح خرد باز تولید می‌شود، جای ناچیزی برای درک تغییر، تعبیر و عاملیت انسانی [human agency] وجود دارد. روابط اجتماعی-اقتصادی، قدرت را تعیین می‌کنند؛ قدرت، ایدئولوژی را تعیین می‌کند؛ ایدئولوژی، مراتب گفتمان را تعیین می‌کند؛ و مراتب گفتمان، گفتمان را تعیین می‌کنند. اگرچه گفتم جنبه اساسی رویکرد انتقادی به تحلیل گفتمان، در درک این نکته نهفته است که توانایی عملکردمان در جهان مقید و محدود است؛ ولی با وجود این، به جای ساختن الگویی که در آن، روابط اجتماعی-اقتصادی (یار روابط دیگر)، همه چیز را تعیین می‌کنند، باید جایی برای عاملیت انسانی باز کرد. در بخش قبل از روند غالب زبان‌شناسی کاربردی برای مفروض داشتن فاعلی کاملاً آزاد، انتقاد کردم. همان انتقاد را شاید بتوان علیه تحلیل انتقادی گفتمان نیز مطرح کرد، چراکه وزنه تعادل در اینجا کاملاً به سوی منتهاالیه دیگر پیوستار حرکت کرده است. حال، فاعلی داریم که سرنوشتش به وسیله ایدئولوژی‌ای رقم زده می‌شود که مطابق قرائت تحلیلگران انتقادی، از متون منتج می‌شود.

### گفتمان به منزله قدرت / دانش

تا به حال هم نیاز به صورتهای انتقادی تحلیل گفتمان و هم بعضی از کاستیهای آن را بر شمردم. اما روشن است که اگرچه دیدگاههایی که در بخش قبل تشریح شده‌اند، گفتمان را به ساختارهای گسترده‌تر اجتماعی پیوند می‌دهند، ولی مبین آن جابه‌جایی [نقشهای] زبان و گفتمان که در ابتدای مقاله متذکر شدم، نیستند. این جابه‌جایی، تنها در صورتی حاصل می‌شود که دیدگاهی فوکویی تر نسبت به گفتمان اتخاذ کنیم؛ اما چرا فوکو؟ به بیانی ساده، فوکو، راه را برای تحلیل انتقادی باز می‌گذارد؛ ولی در عین حال از تقلیلها و کل‌سازیهای تحلیلهای مارکسیستی تر اجتناب می‌ورزد. در واقع، هارلند (ص ۱۶۶، ۱۹۸۷) معتقد است که به جهت امتناع از «تقلیل همه روابط قدرت به روابط طبقه» و در امتناع از هماهنگی اجتماعی آرمانی‌ای که تاریخ ناگزیر بدان منتهی می‌شود، فوکو رویکردی «مشخصاً ضد مارکسیستی» دارد. همانطور که هنریک، اروین، ون، و

واکردین (ص ۹۲، ۱۹۸۴) گفته‌اند نقش اساسی‌ای که رویکردهایی چون رویکرد فوکو ایفا می‌کنند، این است که آنها به «شالوده شکنی شخصیت واحد و سنگوار قدرت و همینطور قلمرو اجتماعی‌ای که نظریه اجتماعی ساختگرا و نقش‌گرای مارکسیستی را توصیف می‌نمایند، کمک می‌کنند».

بعضی از تحلیلگران انتقادی گفتمان که در بخش قبل ذکر شده‌اند، صریحاً از کار فوکو بهره می‌برند. کرس اظهار می‌کند که دیدگاه گفتمانی‌اش بر اساس دیدگاه فوکو است؛ اصطلاح مراتب گفتمان فرکلو نیز تصور می‌شود که فوکویی باشد؛ نمی‌خواهم اینطور تلقی شود که برداشت من از فوکو خالص بوده، قرائت‌های دیگر غیر ممکن است؛ اما معتقدم بین قرائت من و قرائت دیگران از فوکو تفاوت‌هایی هرچند اندک وجود دارد<sup>(۴)</sup>. این تفاوت‌ها، نشأت گرفته از چند چیزند؛ اول، نگاه به گفتمان همچنان به منزله پدیده‌ای زبانی، اگرچه در بطن اجتماع؛ دوم، تجزیه گفتمان از ایدئولوژی و اعتقاد به اینکه ایدئولوژی، گفتمان را رقم می‌زند؛ سوم، کارکردن با دیدگاهی از قدرت به مثابه چیزی که در دست بعضی‌هاست و دیگران فاقد آن هستند؛ و سرانجام، نگاه به گفتمان، به مثابه چیزی که تنها با تحدید و تدوین آنچه می‌توان گفت، سر و کار دارد نه با تولید آنچه می‌توان گفت. مک هول و لوک (۱۹۸۹) می‌گویند در اینجا دو سنت عمده وجود دارد؛ یکی انگلیسی-امریکایی و دیگر اروپایی. مطابق اولی، گفتمان اگرچه از چندین سنت اجتماعی-علمی بهره می‌برد؛ ولی در قلمرو زبان‌شناسی تجربی بر جای باز می‌ماند. دومی، «دیدگاه گفتمانی‌ای اجتماعی-تاریخی-سیاسی» را اتخاذ می‌کند (مک هول و لوک ص ۳۲۴، ۱۹۸۹)، از این روی، وقتی در سنت اول، تحلیل گفتمان، عنصری سیاسی را به خود نمی‌پذیرد، گرایشی وجود دارد برای کار کردن با چارچوبی دوگانه بین تحلیل زبانی گفتمان و چارچوب سیاسی‌ای افزوده به آن، که این دو با یکدیگر، تعاملی دیالکتیک دارند (رجوع کنید به بخش قبل). رویکردهای انگلیسی-امریکایی «عقاید سیاسی را گویی که برای پیوند زدن به داربست تجربی-زبان‌شناختی وارد می‌کنند» (همان). در مقابل، رویکرد اروپایی (و مشخصاً فرانسوی) گرایش دارد که گفتمانها را از ابتدا به مثابه «نظامهای خاص اجتماعی-تاریخی دانش و تفکر» در قالب نظریه بگنجاند

(همان). هارلند (۱۹۸۷) نیز تمایز مشابهی قایل شده است. او معتقد است، کاربردگرایی و مادی‌گرایی انگلیسی آمریکایی همواره با معکوس سازی فراساخت [superstructure] و زیرساخت [infrastructure] (یعنی بنیادی کردن فراساخت یا همان زبان، فرهنگ و گفتمان) به وسیلهٔ پاسا ساختگرایی و ساختگرایی اروپایی مخالفت ورزیده‌اند.

بخش کلیدی کار فوکو (۱۹۷۰، ۱۹۷۲، ۱۹۷۹، الف ۱۹۸۰، ب ۱۹۸۰)، این تحلیل وی است که چگونه دانشها و شاخه‌های مختلف علوم - پزشکی، روان‌شناختی، روان‌کاوی، احساس‌گناه، جنسی و غیره - کنشها و نهادهای اجتماعی را در جامعه بهنجار می‌سازند. گفتمان، در تلاش او برای نوشتن تاریخ اینکه چگونه انسانها به فاعل (فاعل، «فرد»، یا «انسان») تولید می‌شوند، مقولاتی از پیش داده شده نیستند (مبدل می‌شوند، نقشی محوری دارد، زیرا به اعتقاد او، «در گفتمان است که قدرت و دانش به هم پیوند می‌خورند» (فوکو، ص ۱۰۰، ب ۱۹۸۰). ویدان (ص ۴۱، ۱۹۸۷) شرح می‌دهد که گفتمان، اصلی است که «جامعه را در میان نهادهای اجتماعی، گرایشهای فکری و ذهنیت فردی شکل می‌دهد»؛ گفتمانها «شیوه‌های تشکیل دانش» هستند (همان، ص ۱۰۸)؛ آنها چیزی «بیش از شیوه‌های تفکر و تولید معنا هستند. شکل دهندهٔ «ماهیت» بدن، ذهن خود آگاه و ناخود آگاه و حیات حسی فاعلهایی هستند که می‌خواهند بر آنها حاکم باشند» (همان).

در نتیجه، گفتمانها از آن رو که سازمانهای دانش بوده و همواره در بطن نهادهای اجتماعی نهفته و با قدرت گره خورده‌اند و شیوه‌های فهم را تولید می‌کنند، مشابه مفهوم ایدئولوژی به شمار می‌آیند. اما فوکو (الف ۱۹۸۰) صریحاً گفتمان را تأیید و با ایدئولوژی مخالفت می‌کند؛ زیرا ایدئولوژی اساساً در تقابل با چیزی به کار می‌رود که به نظر می‌آید «واقعی» یا «حقیقت» باشد. در نتیجه، تصور می‌شود که ایدئولوژی حقیقت را لزوماً مغشوش و مخفی کرده و به «آگاهی نادرست» منجر می‌کند (رجوع کنید به بخش قبل). در مقابل، او علاقه‌مند است به تأثیرات ادعای حقیقت، و به «مشاهدهٔ [اینکه] چگونه از نظر تاریخی تأثیرات حقیقت در درون گفتمانهایی تولید می‌شوند که خود نه درستند و نه نادرست» (فوکو، ص ۱۱۸، الف ۱۹۸۰). این نکته‌ای کلیدی است؛ زیرا جایی برای

نقطه‌ای ارشمیدسی در خارج از ایدئولوژی یا گفتمانی که از آنجا حقیقت یا نادرستی به قضاوت درمی‌آیند، باقی نمی‌گذارد. انتقاد دومی که فوکو مطرح می‌کند، این است که اگر چه ایدئولوژی ممکن است در فهم اینکه چگونه اشخاص [چیزی] کمتر از فاعلهای آزادِ خودمختار هستند به ما کمک کند؛ ولی می‌خواهد فاعلی واحد و نه چندگانه را القا کند. و انتقاد آخرش نیز این است که حتی هنگامی که ایدئولوژی، مادی‌گرا و نتیجتاً زیربنایی‌تر - و نه فرا ساختی‌تر - فرض می‌شود (مثلاً در کار التوسر و پشو)<sup>(۵)</sup>، همیشه به نظر می‌رسد که درجه دوم بوده و قابل تقلیل به روابط طبقه و ابزار تولید باشد. در مقابل، رویکرد فوکو از جست و جوی غایت‌مند و هستی‌شناختی برای یک (عامل) تعیین‌کننده‌ی غایی همچون طبقه یا روابط تولید اجتناب می‌کند و در عوض، به چندگانگی شرایط نظری، فنی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی یا اجتماعی احتمال ظهور گفتمانها نظر دوخته است. پس، قیده‌های آزادی تفکر انسان، دیگر قابل تقلیل به ماهیت «انسان»، به نیروهای جنسی ناخودآگاه، یا به رابطه با ابزار تولید نیستند، بلکه محصول نوعی چندگانگی در روابط هستند. همانگونه که فوکو یک بار متذکر شده است، فعالیت‌های انسان را آنگونه که می‌توان با «لذت، ناآرامی، خوش‌گذرانی، استراحت، احتیاجات، تصادفات، امیال، اعمال خشونت‌آمیز، دزدیها و غیره» تعریف کرد، با کار نمی‌توان تعریف کرد (به نقل از هارلند ص ۱۶۶، ۱۹۸۷).

در نتیجه، گفتمانی با این مفهوم، به زبان یا کاربردهای زبان باز نمی‌گردد؛ بلکه اشاره به طروق سازماندهی معنا دارد که غالباً، اگر چه منحصرراً، از طریق زبان به واقعیت می‌پیوندد. گفتمانها در بارهٔ خلق و تحدید احتمالات و نظامهای قدرت / دانشی هستند که ما در میانشان موضع فاعل را اتخاذ می‌کنیم. به باور من، تفکر در قالب گفتمان (بامفهوم فوکویی سودمند است؛ زیرا به ما این امکان را می‌دهد که بفهمیم چگونه معنا تولید می‌شود، اما نه به ارادهٔ فاعل انسان‌گرای یگانه، نه به منزلهٔ کیفیت نظامی زبان شناختی، و نه آنگونه که به وسیلهٔ روابط اجتماعی - اقتصادی رقم زده می‌شود؛ بلکه از طریق طیفی از نظامهای قدرت / دانشی که متن را سازمان می‌دهند، شرایط امکان کنشهای گفتاری متفاوت را خلق می‌کنند، و در بطن نهادهای اجتماعی نهفته‌اند. از این

رو، می‌توانیم راجع به گفتمانهای دموکراسی، قانون، سرمایه داری، سوسیالیسم، تحصیل، زبان‌شناسی کاربردی، و غیره صحبت کنیم. این گفتمانها، در عمل طرح جزئیات آنچه را که می‌توان درباره چیزی که محدوده اختصاصی خود می‌دانند گفت و اندیشید، پیاده می‌کنند<sup>(۶)</sup>. در بخش آخر، قبل از بحث درباره پیامدهای گوناگون پذیرش گفتمانهای مختلف نسبت به گفتمان، تشریح بعضی از کاربردهای عام مفهوم فوکویی گفتمان به طور مختصر، شاید در توضیح این مفهوم راهگشا باشد.

اثر ادوارد سعید در تبیین اینکه چگونه «شرق»، [the Orient] ساخت گفتمان «شرق شناسی» [Orientalism] است، (۱۹۷۸) شاید معروفترین اثر در این زمینه باشد، این گفتمان در نوشته‌های مسافران، داستان نویسان، شخصیت‌های استعمارگر، دانشگاهیان، و غیره، حول محور مجموعه‌ای از تقابلهای ما/ آنها (شرق / غرب، خاور/ باختر، و غیره) شکل گرفته است؛ تقابلهایی که نوعی دیگر همگون شده و تمرکز یافته بر جزئیات را تولید می‌کنند («اعراب» و «مسلمانان»، و «ذهن شرقی»، «ژاپن‌ها» و غیره). سعید معتقد است؛ «بدون بررسی شرق شناسی به منزله یک گفتمان، نمی‌توان اصول کاملاً نظام‌مندی را که فرهنگ اروپایی به وسیله آن، توانست شرق را از نظر سیاسی، جامعه شناختی، نظامی، ایدئولوژیک و علمی به گونه‌ای خلاق طی دوران پسا روشنگری اداره - و حتی تولید - کند، درک کرد» (سعید، ص ۳، ۱۹۷۸). تحلیل سعید نشان می‌دهد در حالی که شرق شناسی، آنچه در باره شرق اندیشیده و گفته می‌شود را تعیین نمی‌کند، با وجود این، چگونه این گفتمان آن را تعریف، تحدید، و تولید می‌کند؛ «این همان کل شبکه منافع است که به ناچار بر آن لحظه‌ای اعمال می‌شود که آن پدیده خاص، (یعنی) شرق مطرح می‌گردد» (همان)<sup>(۷)</sup>.

[رویکرد] فوکو در چندین بافت آموزشی نیز اتخاذ شده است (رجوع کنید به هنریک و دیگران ۱۹۸۴؛ بال ب ۱۹۹۰). بویژه جالب است بحث والرئ و اکردین (۱۹۸۴) راجع به اینکه چگونه «کودک در حال رشد» روان‌شناسی کودک و «فراگیرنده فعال» روشهای آموزشی فراگیر-محور [learner-centered pedagogies] تولیدات گفتمانهای روان‌شناختی - آموزشی [psycho-educational discourses] خاص به شمار



می آیند، نه پدیده‌هایی که قبلاً وجود داشتند و روان‌شناسان کودک و متخصصان آموزش کشفشان می‌کنند. واگردین معتقد است «با بررسی روابط قدرت - علم که به وسیله نظام‌های سازماندهی حقیقت روان‌شناسی رشد ممکن می‌شود، تشریح شرایطی که طبقه بندی و مشاهده رشد را به مثابه یک علم و یک روش آموزش دارای اعتبار علمی تولید کرده‌اند، امکان‌پذیر خواهد بود. با توجه به اعتقاد واگردین مبنی بر اینکه کارهای آموزشی مرسوم «کلاً با مفهوم توالی بهنجار رشد کودک اشباع شده‌اند؛ به نحوی که این کارها باعث تولید کودکان، به مثابه اشیای مورد نظرشان می‌شوند» (همان ص ۱۵۵)، و در سایه اعتقاد به توالی طبیعی رشد و حاکمیت روشهای آموزش فراگیر - محور در درون سنتهای معمول آموزش زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم، این دیدگاه گفتمانی مبین آن خواهد بود که فراگیر فعال با انگیزه، در کلاس آموزش زبان انگلیسی به شیوه ارتباطی دیگر از مقوله فراگیری که از طریق روشهای آموزش بهتر، تازه از بند رسته است، نیست؛ بلکه او محصول چند گفتمان روان‌شناختی - آموزشی غالب است.

مفهوم فوکویی گفتمان (اگر چه نه به گونه‌ای بحث‌انگیز) در مورد جنسیت [gender] نیز به کار رفته است. ساویکی (ص ۱۷۶، ۱۹۸۸) هنگام بحث درباره اهمیت فوکو در کارهای مؤنث‌گرایانه می‌گوید: «گفتمان فوکویی بنیادی است، اما نه به دلیل اینکه به ریشه حاکمیت می‌پردازد؛ بلکه از آن جهت که سؤالات و مشکلات جدید و ریشه‌ای را در باره شیوه‌های غالب فهم خودمان مطرح می‌کند که رفته رفته بر تفکرمان راجع به تغییرات اجتماعی بنیادین حاکم می‌شود». مثلاً بلک و کوارد (۱۹۹۰) در مخالفت با تحلیل «زبان مرد - ساخته [man-made language]»ی دیل اسپندر می‌گویند، لازم است کلماتی چون «مرد» و «او [he]» را بفهمیم، اما نه به شیوه‌ای نمادگرایانه که بدان طریق این اصطلاحات به جنس مذکر ارجاع دارند؛ بلکه آنچه‌ان که (این اصطلاحات) در بطن گفتمانی جای گرفته‌اند که مردان را به منزله انسان نشان می‌دهند: «گفتمانی در دسترس مردان است که به آنها امکان می‌دهد خود را به منزله مردم، انسان، و نوع بشر نشان دهند» (بلک و کوارد ص ۱۳۲، ۱۹۹۰). در نتیجه، عدم حضور، فراگیر مردان به منزله فاعلهای دارای جنسیت در زبان است که به وسیله‌ی کاربرد «او» [he] مشخص می‌شود.

بلک و کوارد می‌گویند: «هدفمان تنها معتبر ساختن معانی جدید زنان نیست؛ بلکه مواجهه با مردها و مذکر بودن است. این فقط در باره رفتار مردانه نیست، بلکه در باره کنشهای گفتمانی است» (همان).

این مرور مختصر بر رویکردهای فوکویی گفتمان، باعث برجسته شدن تفاوت‌هایی با گفتمانی که در بخش‌های قبل مورد بحث قرار گرفته‌اند، شد. مسلماً این رویکرد، مشابهت‌هایی نیز با تحلیل انتقادی گفتمان از جهت توجه به مسایل قدرت و ساختارهای اجتماعی دارد. از سوی دیگر، مفهوم واقعی گفتمان در اینجا، با گفتمان زبان‌شناسی کاربردی و گفتمان انتقادی متفاوت است. اجازه دهید بار دیگر به مفهوم سطح برگردیم. تصور می‌کنم تحلیل فوکویی را می‌توانیم با الگویی سه سطحی به بهترین شکل توصیف کنیم. در این الگو متن (به مفهوم عام آن، که می‌تواند دربرگیرنده متن زبانی یا هر چیز دیگری باشد) به وسیله گفتمان، معنا پیدا می‌کند (که در رویکرد انتقادی، فضای میان گفتمان و ایدئولوژی را اشغال می‌کند) و گفتمان نیز به نوبه خود، از چندگانگی کنشهای غیرگفتمانی مشتق می‌شود (که به هیچ وجه مسایل مربوط به روابط طبقه یا اقتصادی نیستند). سرانجام، اگر چه هم جریان غالب تحلیل گفتمان و تحلیل انتقادی گفتمان، می‌خواهند معنا را در رابطه بین صورت زبانی (گفتمان / متن) و نقش، بافت یا ایدئولوژی / ساخت اجتماعی جای دهند، این گفتمان معنا را در خود گفتمان جای می‌دهد.

### پیامدها و کاربردها

مفهوم فوکویی گفتمان، پیامدهای مهمی برای زبان‌شناسی کاربردی و آموزش زبان دارد. عده‌ای (مثلاً هاسکین ۱۹۹۰) اظهار داشته‌اند که عنصر کلیدی در تحلیل فوکویی، تبدیل (چیزهای) آشنا به ناآشناست. همانطور که قبلاً متذکر شدم، هنگامی که هم تحلیل گفتمان و هم زبان‌شناسی کاربردی به اصولی منجمد مبدل شده‌اند، شاید این تحلیل فرصت مناسبی برای تبدیل آشنا به ناآشنا و زیر سؤال بردن مفروضات زبان‌شناسی کاربردی باشد. حوزه‌های زیادی در زبان‌شناسی کاربردی - گفتمانهای آموزش زبان به شیوه ارتباطی، گوشور بومی، و متغیرهای فراگیرنده - را می‌توان با این شیوه تحلیل به

چالش طلبید؛ اما من توجهم را به گفتمان انگلیسی به منزلهٔ زبانی بین‌المللی<sup>(۸)</sup> معطوف داشته‌ام. سعی داشته‌ام تا نشان دهم، چگونه این گفتمان از دیدگاه‌های استعماری آموزش زبان انگلیسی نشأت گرفت و چگونه به دلیل ارتباطش با جهت یابیهای اثبات‌گرایانه و ساختگرایانهٔ زبان‌شناسی و زبان‌شناسی کاربردی به شیوه‌ای خاص ساخته شد و با گفتمانهای توسعه جهانی و نظام سرمایه داری بین‌المللی به هم تنیده شد. گفتمان انگلیسی به منزلهٔ زبانی بین‌المللی [English as an International language]، طرح جزئیات شیوه‌های ممکن فکر کردن، صحبت کردن (نوشتن و غیره)، و عمل متناظر با گسترش جهانی انگلیسی، تولید دیدگاهی عموماً طبیعی، خنثی، و سودمند نسبت به این گسترش، و جلب توجه به مسایل تنوع زبانی انگلیسی و بی‌توجهی به پیامدهای سیاسی و فرهنگی این گسترش را پی می‌ریزد. در نتیجه، هم امکان متفاوت فکر کردن معلمان زبان درباره کارشان را محدود می‌کند و هم دست به تولید متون همسو با این دیدگاه می‌زند. نمی‌خواهم از تحلیل ساختگرایانه و مارکسیستی «امپریالیسم زبانی» که به وسیلهٔ فیلیپسان (۱۹۹۲) ارائه شد و جالب، اما به نظر من، بیش از حد جبرگرایانه بود، پیروی کنم؛ بلکه مفهوم گفتمان در اینجا به من این امکان را داده است که از نظر تاریخی و در حال حاضر به کشف این نکته پردازم که چگونه فکر «انگلیسی به منزلهٔ زبانی بین‌المللی» تولید شده است.

این رویکرد گفتمانی پیامدهای قابل توجهی نیز برای آموزش زبان دارد. مقایسه رویکرد زبان‌شناسی کاربردی و تحلیل انتقادی گفتمان آسانتر است؛ زیرا هر دو گفتمان را اساساً زبانی در نظر می‌گیرند. تفاوتشان از آنچه آنها با متون / گفتمانها انجام می‌دهند، ناشی می‌شود. در نتیجه، می‌توانستیم مقایسه کنیم، چگونه مک کارتی (۱۹۹۱) و فرکلو (۱۹۸۹) با مسأله انسجام برخورد می‌کنند. ملک کارتی (ص ۲۷، ۱۹۹۱) هنگام تحلیل متنی در باره پسر بچه‌ای که مار استوایی به او حمله کرد، می‌گوید؛ برای اینکه متن منسجم باشد «لازم است اطلاعاتمان راجع به مار استوایی را به منزلهٔ موجودی خطرناک برای زندگی انسان، فعال سازد...». به همین منوال، فرکلو (ص ۱۰۳، ۱۹۸۹) به تحلیل این نکته می‌پردازد که چگونه یک آگهی در مورد دورهٔ آموزش زبان انگلیسی با توسل

جستن به دانش «عقل سلیم» انسجام می‌یابد - اینکه خواننده «به دنبال موفقیت، فرصت حاکم شدن بر دیگران و تحت تأثیر قرار دادن شان است» و غیره - که نیز به نوبه خود جنبه ایدئولوژیک دارد؛ «انسجام گفتمان متکی به عقل سلیم گفتمانی است» که خود، ایدئولوژیک است؛ زیرا که در حفظ روابط نابرابر قدرت، مستقیم یا غیرمستقیم نقش دارد» (همان ص ۱۰۷). ملک کارتی برای توضیح انسجام به دانش پس زمینه‌ای رجوع می‌کند؛ ولی فرکلو به ساخت ایدئولوژیک عقل سلیم متوسل می‌شود. به طریقی دیگر، ما نیز می‌توانستیم متنی از میان تمرینهای موجود در کتاب کوک (۱۹۸۹) انتخاب کنیم و نشان دهیم که، اگر چه تمرکز کوک به چگونگی به هم تنیده شدن جملات در متن است، رویکردی انتقادی احتمالاً بر این متمرکز خواهد شد که چگونه این متن در حال ارائه بحثی همسو با جنگهای بیولوژیک انسان است.

تحلیل فوکویی، امکان متفاوتی را به دست می‌دهد. این تحلیل مربوط به اینکه چگونه گفتمانها (متون) واقعیات اجتماعی را منعکس می‌کنند، نیست؛ راجع به این است که چگونه گفتمانها واقعیات اجتماعی را تولید می‌کنند؛ به دنبال روابط بین گفتمان و جامعه / سیاست، نیست؛ گفتمان را در قالب این نظریه می‌ریزد که همواره / هم اکنون سیاسی است؛ علت و مبنای غایی قدرت و نابرابری را جست و جو نمی‌کند، بر چندگانگی نظرگاههایی که از آن طریق قدرت عمل می‌کند متمرکز می‌شود؛ و واقعیتی خارج از گفتمان را نیز مفروض نمی‌دارد، به تولید گفتمانی واقعیت نظر دوخته است. برخلاف روش تدریس وجدان - بنیاد فریری (رجوع کنید به دیلر ۱۹۹۱) و یا تحلیل انتقادی گفتمان، مفهوم فوکویی گفتمان، جایی برای صحبت کردن راجع به «مظلوم»، «ظالم» یا «حقیقت» و «واقعیت» باقی نمی‌گذارد. شونکه (ص ۵۳، ۱۹۹۱) هنگام بحث درباره تفاوت روش تدریس به سبک فریری می‌گوید؛ مهم است که نسبت «به این حتمیت که از نظر زبان دوگانه ظلم و آزادی پنهان مانده است، محتاطتر، نسبت به تأثیرات مکشی قدرت حساستر، و نسبت به مقاومتهای نه چندان قهرمانانه و تغییر اجتماعی / فردی، هماهنگتر باشیم». این بدان معنا نیست که به دانش آموزان بفهمانیم چگونه ایدئولوژیها، «حقیقت» را مغشوش کرده‌اند؛ بلکه باید بفهمند چگونه گفتمانها به

زندگی‌مان شکل می‌دهند. به اعتقاد کیرنی (ص ۳۸۶، ۱۹۸۸) «مطمئناً نامحتمل است که [داشتن] «آگاهی» درباره نادرستی تجربیات مان می‌تواند کم‌کم مان کند به شیوه‌ای مؤثرتر و رهایی بخش تر فکر و عمل کنیم. هر شکلی از روش تدریس، هرچند دقیق و علمی، که کاری بیش از تشریح روندهای پیچیده بردگی مان نمی‌تواند بکند، اطمینان خاطر چندانی به ما نمی‌بخشد».

اگر معکوس کردن اولویت زبان و گفتمان را که در ابتدای این مقاله مطرح کردم، به خاطر داشته باشید، روشن می‌شود که رویکردی که در اینجا ارائه می‌کنم بر اساس درک این نکته است که چگونه گفتمانها، جهانهای متفاوتان را با جزئیات، طرح ریزی می‌نمایند. آموزش زبان به فرآیند تبدیل آشنا به ناآشنا مبدل می‌شود؛ پیوند فرآیند یادگیری زبان دوم به روش تدریسی که در پی (پاسخ) به این پرسش است که چگونه خودمان را آنطور که هستیم، درک می‌کنیم. پیامد این امر، سریعاً به مواد درسی آموزش زبان بازمی‌گردد. در آموزش زبان جست و جو برای «محتوا»؛ چه به صورت مطالعه رسمی زبان به مثابه محتوا، یا جهت یابیهای نقش گرایانه یا کاربرد گرایانه مربوط به فراگیری زبان به شیوه ارتباطی، یا فراگیری زبان برای مقاصد ویژه همواره موضوعی بحث‌انگیز بوده است. کارهای انتقادی تر در پی «مسایل اجتماعی» (جنایت، سقط جنین،...) بوده‌اند به تحلیل انتقادی گفتمان، با مبانی ایدئولوژیک متون سروکار پیدا می‌کند؛ اما رویکردهای اخیر که به جای برخورد جدی با مسایل، سعی می‌کنند با مسایل جدی روبرو شوند و کارشان را با ایجاد مرزی بین زبان و ساختارهای اجتماعی شروع کنند، نتوانستند کانون توجه این کلاسها را به زبانی که یادگرفته می‌شود یا به زندگی دانش آموزان، پیوند بزنند.

شیوه برداشت زبانی و گفتمانی‌ای که در اینجا مطرح می‌کنم، به اعتقاد من می‌تواند از طریق کشف روابط ویژه بین گفتمانهای خاص و زبان خاصی که آموخته می‌شود، از شدت بعضی از مشکلات بکاهد. در نتیجه، در بافتی که من تدریس می‌کنم، در روابط بین انگلیسی و گفتمان خاصی که برای بافت ویژه کاربرد زبان مهم هستند می‌باشد که مواد درسی مربوطه، توانایی بالقوه یادگیری زبان و تغییرات اجتماعی مشکل ثابت خود

را پیدا می‌کنند. از این رو، باکمک دانشجویانم، دارم به این مطلب پی می‌برم که چگونه زبان انگلیسی در هنگ کنگ، باگفتمانهای فرهنگ عمومی، فرهنگی ملی، سرمایه داری، استعمار و آموزش و پرورش برخورد می‌کند. راه دیگر پیشروی، چیزی است که آرلین شونکه (ص ۴۷، ۱۹۹۱) از آن، تحت عنوان «کنشهای تبار شناختی در کار حافظه» یاد می‌کند؛ کنشی که می‌تواند ساختهای گفتمانی حافظه و ذهنیت دانش‌آموزان (ومعلمان) را مد نظر قرار دهد. شونکه می‌گوید بین زندگی‌نامه خود نوشته دانش‌آموز (تاریخ، ماجراها و تجربیات دانش‌آموز) و «من» حاضر در زندگی‌نامه خود نوشته، صدایی که به کمکش این ماجراها نقل شده و شنیده می‌شوند، تفاوت مهمی وجود دارد. او همچنین معتقد است که با توجه کردن به مورد دوم (یعنی «من») است که می‌توانیم به بررسی ساختهای گفتمانی ذهنیت و حافظه پردازیم و به عمل مؤنث‌گرایانه / آموزش زبان انگلیسی به منزله زبان دوم، به گونه‌ای تاریخت یافته [historicized] دست پیدا کنیم».

در آخر، باید نسبت به گفتمانهایی که از دانش‌آموزانمان می‌خواهیم به سوی آنها حرکت کنند و همین‌طور نسبت به گفتمانهایی که خودمان به منزله معلم درگیرشان هستیم، کاملاً هشیار باشیم. همان‌طور که فوکو راجع به حالت اقرار به گناه در کلیسای کاتولیک و نزد روانکاو گفته است (فوکو، ب، ۱۹۸۰؛ تمبلینگ ۱۹۹۰)، نکته مهم در اینجا این است که به صحبت خوانده شدن، بیان خودِ درونی واقعی به شمار نمی‌آید؛ بلکه (به معنای) فراخوانده شدن به گفتمانی خاص و به نظامی از حقیقت است: «صحبت کردن به معنای مفروض داشتن موضع فاعل در بطن گفتمان و در معرض قدرت و ضوابط گفتمان قرار گرفتن است» (ویدان ص ۱۱۹، ۱۹۸۷). پس، وقتی دانش‌آموزانمان را تشویق به صحبت کردن و نوشتن می‌کنیم و وقتی گوش می‌کنیم و می‌خوانیم، لازم است بدانیم چه گفتمانهایی، آن لحظات سخن گفتن و فهمیدن را می‌سازند.

بگذارید باری دیگر از شونکه (۱۹۹۱) نقل کنیم: «از آنجا که کار متکی به زندگی‌نامه خود نوشته در آموزش، عمل «شکستن سکوت» تاریخهای اجتماعی و فردی است و این تاریخها بویژه در آموزش زبان انگلیسی به منزله زبان دوم به وسیله میراث استعمار

در نور دیده شده‌اند؛ در نتیجه، اساساً مهم است که چه کسی صحبت می‌کند و چه کسی می‌شنود، تحت چه شرایط ممکن و همگام با کدام مسایل آموزشی و سیاسی» (شونکه، ص ۴۸، ۱۹۹۱).

در نتیجه، این نوع گفتمان، چندین امکان برای کار انتقادی با زبان و معنا را پیش رویمان می‌گذارد، بی آنکه با کاستیهای مادی گرایانه و جبرگرایانه مربوط به تحلیل انتقادی گفتمان درگیر شویم. برخلاف دیدگاه زبان‌شناسی کاربردی، این تحلیل همانند تحلیل انتقادی گفتمان، بافت کاربرد زبان، سخنگویان و منظورهایشان را در بافت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وسیعتری قرار می‌دهد. به اعتقاد من، این قدمی اساسی برای مقابله با گفتمان کاربردی‌گرایی در زبان‌شناسی کاربردی و در تأیید سیاست در آموزش زبان دوم است. برخلاف اغلب رویکردهای تحلیل انتقادی گفتمان، فهم فوکویی گفتمان، واقعیتی را که باید نقاب از چهره‌اش برگرفته شود، حقیقتی که به گونه‌ای درست یا نادرست بازنمایی می‌شود و یا جایگاه نهایی قدرت و نابرابری در روابط اجتماعی-اقتصادی را مفروض نمی‌دارد؛ بلکه به ما امکان می‌دهد تا ببینیم چگونه از طریق نظامهای گفتمانی‌ای که با «میل به دانستن» در زمینه‌های گوناگون زندگی اجتماعی مرتبط هستند، معنا تولید می‌شود. چنین دیدگاهی، به عقیده من، راه درستی را برای پاسخ به سؤالات مربوط به اینکه چگونه چنین می‌شود که ما همانطوری که به واقع هست فکر و صحبت می‌کنیم، در پیش گرفته است.

### نتیجه‌گیری

امیدوارم این دیدگاه انتقادی تحلیل گفتمان، چنین القا نکرده باشد که تحلیل گفتمان زبان‌شناسی کاربردی استاندارد یا تحلیل انتقادی گفتمان، کارهایی بی ارزشند. هر دو رویکرد برای زبان‌شناسی کاربردی سودمندند؛ رویکرد اول ما را یاری می‌دهد تا توجه مان را به موارد زیر جلب کنیم: گونه‌های گفتمان، رابطه بین گفتمان و دانش پس زمینه‌ای، آگاهی از تعامل موجود در کلاس درس، چگونگی ساخته شدن متون، چگونگی به نوبت صحبت کردن در فرهنگهای متفاوت، آیا مواد درسی با آگاهی نسبت به گفتمان

طراحی شده‌اند یا نه؛ دومین رویکرد نیز ما را یاری می‌دهد تا نسبت به اینکه چگونه کاربرد زبان همیشه با مسایل قدرت مرتبط است، چگونه دانش پس زمینه‌ای هرگز تنها راه بی‌ضرر دانش نیست، نسبت به اینکه چگونه شرایط و سیعترِ واقعیات اجتماعی همواره در متن حضور دارند، آگاهی حاصل کنیم. با این همه، همچنان که قبلاً گفته‌ام، بافتهای بافت زدایی شده و سکوت سیاسی زبان‌شناسی کاربردی، و چارچوب غالباً جبرگرایانه و تقلیل‌گرایانه تحلیل انتقادی گفتمان، مبین آن هستند که باید با احتیاط بیشتری این رویکردها را به کار بست.

یکی از سؤالاتی که در مقدمه مطرح کردم، بی‌پاسخ مانده است: آیا رویکردهای زبان‌شناسی کاربردی (و احتمالاً تحلیل انتقادی گفتمان) با موضع فوکویبی‌ای که تشریح کردم، قیاس‌ناپذیرند؟ مسلماً یکی از پاسخها این است که قیاس‌ناپذیر نیستند (قابل مقایسه‌اند)؛ مثلاً آیا نمی‌توان این مواضع را در امتداد یک پیوستار مرتب کرد؟ در یک سو، تحلیل‌گفتمانی با مبنای کاملاً زبان‌شناختی قرار می‌گیرد - که در اینجا گفتمان فقط به شیوه به هم متصل شدن جملات بازمی‌گردد - و به تدریج که به سوی دیگر می‌رویم، بر اهمیت متن افزوده می‌شود، تا به نقطه‌ای می‌رسیم که زبان زیرمجموعه گفتمان می‌شود. به دو دلیل تصور می‌کنم چنین برداشتی قابل دفاع نیست؛ اول، به دلایل معرفت‌شناختی؛ به نظر می‌رسد که گونه‌های مختلف گفتمان، القاء‌کننده برداشتهای متفاوتی نسبت به جهان هستند. تحلیل انتقادی گفتمان، مسلماً بر سنت انتقادی نو مارکسیستی بنا شده است که کانون توجه خود را به نابرابریهای اجتماعی معطوف می‌دارد و ایدئولوژیها را شیوه‌های بنیادینی می‌پندارد که به واسطه آنها، این نابرابریها استمرار می‌یابند. چنین دیدگاهی نسبت به ایدئولوژی را نمی‌توان به سادگی با برداشتهای آزاد‌منشانه‌تر که ایدئولوژی را یا نظام فکری غیر سیاسی و یا مجموعه اعتقاداتی که مردم در یک جهت‌یابی مشترک سیاسی برای خود اتخاذ می‌کنند، پیوند داد. و برداشت فوکویبی گفتمان، که مبین امتناع از بسیاری از مبانی تفکر سیاسی و غیر سیاسی است (مظلوم، ظالم، حقیقت، واقعیت، و غیره) به نظر می‌رسد که بسیار متفاوت باشد. دوم، به دلایل اخلاقی نمی‌توانم نسبت نهان مفهوم پیوستار را بپذیرم که به دیدگاههای مختلف طوری نگریسته می‌شود



که گویی فقط متفاوتند و باهم هیچ درگیر نمی‌شوند. پس، به ناچار آیا در دامی افتاده‌ایم که حتی اگر به ظاهر درگیر گفتمان مشترکی باشیم (از یک دیدگاه)، با وجود این، دائماً درگیر گفتمانهای متفاوت دیگری هستیم (از دیدگاه دیگر)؟

با این همه میل ندارم با دیدی ناامیدانه و نسبی به موضوع قیاس ناپذیری، به کارم خاتمه بدهم. اگر برای کنار نهادن و یازیر سؤال بردن اعتقاد، به روشنگری در فاعل عقل گرای تحت کنترل زبان و معنا، دلایل خوبی وجود دارد، پس به جای جست و جو کردن برای جایگزین‌هایی در چارچوبهای نوگرای دیگر و تبعاً استمرار جست و جو برای تبیینهای غایت‌مند راجع به اینکه چرا اینگونه که هست فکر می‌کنیم، اعتقاد من این است که ما باید موضعی پسا مدرنتر اتخاذ کنیم و در نتیجه، این غایت مندیها را به کناری بگذاریم. برخلاف اعتقاد لیوتار (مقدمه ص ۱۵، ۱۹۸۴) مبنی بر اینکه دانش پسانوگرایی «حساسیتان به تفاوتها را تصفیه می‌کند و بر تواناییمان برای تحمل قیاس ناپذیرها تأکید می‌گذارد»، من سعی داشته‌ام به نیاز - به اصطلاح هوی (ص ۲۲، ۱۹۸۸) - به تفکر درباره «فکر ناشده بزرگ [the great unthought]»، به تأیید اینکه اگر چه نمی‌توانیم خودمان را و دنیای پیرامونمان را به روشی عینی بشناسیم، با این همه، لازم است پرسیم، چرا چنین است که ما آنطور که فکر می‌کنیم، فکر می‌کنیم. امیدوارم که، اولاً، حتی اگر نتوان این دیدگاهها را باهم پیوند و آشتی داد، آنها بتوانند متقابلاً همدیگر را درک کنند. هدف من از مقایسه و بحث پیرامون برداشتهای مختلف گفتمان این بوده است که حداقل مفاهیم آشنای تحلیل گفتمان زبان‌شناسی کاربردی را کمی ناآشنا تر سازم و مفاهیم ناآشنای تحلیل گفتمان فوکویی را آشنا تر سازم. و ثانیاً، امیدوارم دیگران بعضی از چالشهایی را که پیش پانهاده‌ام، بگیرند تا بتوانیم شکافی را که گاه بین ما به وجود می‌آید راحت تر پشت سر بگذاریم.

## پی‌نوشت‌ها:

- ۱- در اینجا به ناچار مقداری تعمیم بیش از حد در دیدگاه من نسبت به زبان‌شناسی کاربردی وجود دارد (همین ایراد نسبت به تحلیل انتقادی گفت‌مان نیز وارد است). لازم است یادآور شوم که آنچه در اینجا تحت عنوان زبان‌شناسی کاربردی نام می‌برم (به مفهوم دقیق‌تر کلمه)، اساساً مربوط است به آموزش زبان و در نتیجه به برداشتهای مربوط به زبان، کاربرد زبان و فراگیری زبان نه مفهوم گسترده‌تر این اصطلاح که به طیف وسیع‌تری از کاربردهای نظریه‌ی زبانی، شامل سبک‌شناسی، ترجمه، عصب‌شناسی زبان، زبان‌شناسی بالینی و غیره بازمی‌گردد (رجوع کنید به کریستال ۱۹۸۷). در نتیجه، توجه فقط به این معطوف است که چگونه این مفهوم تنگ‌نظرانه زبان‌شناسی کاربردی، صورتهای تحلیل گفت‌مان را از زمینه‌های بسیار گسترده‌تر تحلیل گفت‌مان به عاریت گرفته است (برای مثال رجوع کنید به مجموعه‌ی چهار جلدی وِن دیک (۱۹۸۵)).
- ۲- این، تنها عامل کاربرد زبان نیست؛ بلکه عامل زمینه‌هایی چون فراگیری زبان (رجوع کنید به اروین ۱۹۸۴) و توانش ارتباطی (رجوع کنید به پیرس ۱۹۸۹) نیز می‌باشد.
- ۳- نمی‌خواهم بگویم که کار در زمینه‌ی تحلیل انتقادی گفت‌مان، پرسشهای مربوط به نژاد یا جنسیت را مد نظر قرار نداده است. استدلالم بر این است که مبنای نو مارکسیستی اکثر این کارها، با فرض مشکل‌سازی درباره‌ی عوامل و ریشه‌های نابرابری، درگیر است.
- ۴- مسأله دیگری که در اینجا به آن پرداختم، تغییر در تفکرات فوکو در دوره باستان‌شناختی اولیه و تا دوره‌ی تبار‌شناختی بعدی اوست. اگر چه بر سر این‌که این تمایز چه اندازه است، هنوز بحث وجود دارد (مثلاً رجوع کنید به دری فوس و رایینو ۱۹۸۲؛ هوی ۱۹۸۸؛ هاسکین ۱۹۹۰). بخشی از این تفاوت را می‌توان مربوط به علاقه‌ی بعضی از تحلیل‌گران انتقادی گفت‌مان به رویکرد باستان‌شناختی و علاقه‌ی من به رویکرد تبار‌شناختی دانست.
- ۵- مثلاً رجوع کنید به کارهای مهم التوسر (۱۹۷۱) و پشر (۱۹۸۲) که صریحاً برداشت ایدئولوژی مربوط به التوسر را به نوعی گفت‌مان پیوند می‌زند. برای بحثی پیرامون این کار، رجوع کنید به، مک دائل (۱۹۸۶).
- ۶- این تصویر واقعیت «طرح‌ریزی جزئیات (mapping out reality)» را به راجر سیمون مدیونم.
- ۷- مطمئناً آگاهم که بحث فراوانی پیرامون برداشت سعید از شرق‌شناسی بوده است. به هر حال به نظر می‌رسد اینجا فرصت مناسبی برای پرداختن به مشکلات مربوط به بخشهای این تحلیل نمی‌باشد. برای بحثی جالب در این باره، رجوع

کتبید به: کلیفورد (۱۹۸۸).

۸- در جایی دیگر عمیقاً به این نظرات پرداخته‌ام (پنیکوک، زیر چاپ).

## REFERENCES

## منابع

- Althusser, L. 1971. *Lenin and Philosophy and Other Essays*. London: New Left Books.
- Ball, S. J. 1990a. 'Introducing Monsieur Foucault' in S. J. Ball (ed.) 1990b: *Foucault and Education: Disciplines and Knowledge*. London: Routledge.
- Ball, S. J. (ed.) 1990b: *Foucault and Education: Disciplines and Knowledge*. London: Routledge.
- Black, M. and R. Coward. 1990 'Linguistic, social and sexual relations: A review of Dale Spender's *Man Made Language*' in D. Cameron (ed.) 1990: *The Feminist Critique of Language: A Reader*. London: Routledge.
- Brown, H. D. 1980. *Principles of Language Learning and Teaching*. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall.
- Brown, G. and G. Yule. 1983. *Discourse Analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Canale, M. 1983. 'From communicative competence to communicative performance' in L. Richards and R. Schmidt (eds.) 1983: *Language and Communication*. New York: Longman.
- Canale, M. and M. Swain. 1980. 'Theoretical bases of communicative approaches to second language teaching and testing'. *Applied Linguistics* 1/1:1-47.
- Chua Beng-Huat. 1983. 'Re-opening ideological discussion in Singapore: A new theoretical direction.' *Southeast Asian Journal of Social Science* 11/2: 31-45.
- Clifford, J. 1988. *The Predicament of Culture: Twentieth Century Ethnography, Literature and Art*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Cook, G. 1989. *Discourse*. Oxford: Oxford University Press.

---

Coulthard, M. 1977. *An Introduction to Discourse Analysis*. London: Longman.

Crystal, D. 1987. *The Cambridge Encyclopedia of Language*. Cambridge: Cambridge University Press.

Dreyfus, H.L. and P. Rabinow. 1982. Michel Foucault: Beyond *Structuralism and Hermeneutics*. Chicago: University of Chicago Press.

Fairclough, N. 1985. 'Critical and descriptive goals in discourse analysis.' *Journal of Pragmatics* 9:739-63.

Fairclough, N. 1989. *Language and Power*. London: Longman.

Foucault, M. 1970 *The Order of Things*. New York: Random House.

Foucault, M. 1972. *The Archaeology of Knowledge*. London: Tavistock.

Foucault, M. 1979. *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. New York: Vintage Books.

Foucault, M. 1980a. *Power Knowledge: Selected Interviews and Other Writings, 1972-1977* (edited by C. Gordon). New York: Pantheon Books.

Foucault, M. 1980b. *The History of Sexuality*. (Volume 1). New York: Vintage Books.

Fowler, R. 1991. *Language in the News: Discourse and Ideology in the Press*. London: Routledge.

Fowler, R., B. Hodge, G. Kress, and T. Trew. 1979. *Language and Control*. London: Routledge and Kegan Paul.

Fowler, R. and G. Kress. 1979. 'Critical linguistics' in R. Fowler, B. Hodge, G. Kress, and T. Trew 1979: *Language and Control*. London: Routledge and Kegan Paul.

Grabe, W. 1990. 'Foreword' in W. Grabe (ed.) 1990: *Annual Review of Applied Linguistics* 11: vii-xi.

Habermas, J. 1984. *Theory of Communicative Action. Vol. 1: Reason and the Rationalization of Society*. (Translated by T. McCarthy). Boston: Beacon Press.

---

Harland, R. 1987. *Superstructuralism: The Philosophy of Structuralism and Post-Structuralism*. London: Methuen.

Harris, Z. 1952. 'Discourse analysis. ' *Language* 28:1-30.

Hatch, E.M. 1983. *Psycholinguistics: A Second Language Perspective*. Rowley, MA: Newbury House.

Hatch, E. M. 1992. *Discourse and Language Education*. Cambridge: Cambridge University Press.

Hatch, E. M. and M.H. Long. 1980. 'Discourse analysis. What's that?' in D.Larsen- Freeman (ed.) 1980: *Discourse Analysis in Second Language Research*. Rowley, MA: Newbury House.

Henriques, J., W. Hollway, C. Irwin, C. Venn, and V. Walkerdine. 1984. *Changing the Subject: Psychology, Social Regulation and Subjectivity*. London: Methuen.

Hodge, R. and G. Kress. 1988. *Social Semiotics*. Oxford: Polity Press.

Hoskin, k. 1990. 'Foucault under examination: The crypto-educationalists unmasked' in Sj Ball (ed.) 1990b: *Foucault and Education: Disciplines and knowledge*. London: Routledge.

Hoy, D.C. 1988. 'Foucault: Modern or postmodern?' in J. Arac (ed.) 1988: *After Foucault: Humanistic Knowledge, Postmodern Challenges*. New Brunswick: Rutgers University Press.

Kearney, R. 1988. *The Wake of Imagination*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

Kress, G. 1985. *Linguistic Processes in Sociocultural Practice*. Oxford: Oxford University Press.

Kress, G. 1990. 'Critical discourse analysis' in W. Grabe (ed.) 1990: *Annual Review of Applied Linguistics* 11:84-99.

Long, M.H. 1983. 'Native speaker/non-native speaker conversation and the negotiation of comprehensible input. ' *Applied Linguistics* 4/2:126-41.

Luke, A., A.W. McHoul, and J.L. Mey. 1990. 'On the limits of language

---

planning: Class, state and power' in R.B.Baldauf Jr. and A. Luke (ed.)1990:  
*Language Planning and Education in Australia and the South Pacific*.  
Clevedon: Multilingual Matters.

Lytard, J-f. 1984. *The postmodern Condition: A Report on  
knowledge*. (Translated by G.Bennington and B.Massumi.) Minneapolis:  
University of Minnesota Press.

Macdonell, D.1986. *Theories of Discourse:An Introduction*. Oxford:  
Blackwell.

McCarthy, M. 1991. *Discourse Analysis for Language Teachers*. Cambridge:  
Cambridge University Press.

McHoul, A. and A. Luke.1989.'Discourse as language and politics:An  
introduction to the philology of political culture in Australia.' *Journal of  
pragmatics* 13:323-32.

Outlaw, L.1990.'Towards a critical theory of "Race" ' in  
D.Goldberg(ed.)1990. *Anatomy of Racism*. Minneapolis: University of  
Minnesota Press.

Pecheux, M. 1982. *Language, Semantics and Ideology: Stating the  
Obvious*. (Translated by Harbans Nagpal).London: MacMillan.

Peirce, B.N. 1989.'Toward a pedagogy of possibility in the teaching of  
English internationally. ' *TESOL Quarterly* 23/3:401-20.

Pennycook, A.(in press). *The Cultural Politics of English as an International  
Language*. London: Longman.

Phillipson, R.1992. *Linguistic Imperialism*. Oxford: Oxford University Press.

Richards, J., J.Platt, and H.Weber.1985. *Longman Dictionary of Applied  
Linguistics*. Harlow: Longman.

Said,E. 1978. *Orientalism*. New York: Random House.

Santos, T. 1992.'Ideology in composition: LI and ESL. ' *Journal of Second  
Language Writing* 1/1:1-15.

Sawicki, J. 1988. 'Feminism and the power of Foucauldian discourse' in J. Arac (ed.) 1988. *After Foucault: Humanistic Knowledge, Postmodern Challenges*. New Brunswick: Rutgers University Press. Schenke, A. 1991. 'The "will to reciprocity" and the work of memory: Fictioning speaking out of silence in E.S.L. and feminist pedagogy.' *Resources for Feminist Research Documentation sur la Recherche Feministe* 20 (3/4):47-55.

Sinclair, J. McH. and R.M. Coulthard. 1975. *Towards an Analysis of Discourse*. Oxford: Oxford University Press.

Spender, D. 1980. *Man Made Language*. London: Routledge and Kegan Paul.

Stalpers, J. 1988. 'The maturity of discourse analysis.' (Review article) *Language in Society* 17:87-97.

Swales, J. M. 1990. *Genre Analysis: English in Academic and Research Settings*. Cambridge: Cambridge University Press.

Tambling, J. 1990. *Confession: Sexuality, Sin, the Subject*. Manchester: Manchester University Press.

Urwin, C. 1984. 'power relations and the emergence of language' in J. Henriques, V. Hollway, C. Irwin, C. Venn, and V. Walkerdine (eds.) 1984. *Changing the Subject Psychology, Social Regulation and Subjectivity*. London: Methuen.

Van Dijk, T. (ed.) 1985. *Handbook of Discourse Analysis* (Four volumes). New York Academic Press.

Walkerdine, V. 1984. 'Developmental psychology and the child-centred pedagogy: the insertion of Piaget into early education' in

J. Henriques, W. Hollway, C. Irwin, C. Ven and V. Walkerdine 1984: *Changing the Subject: Psychology, Social Regulation at Subjectivity*. London: Methuen.

Weedon, C. 1987. *Feminist Practice and Poststructuralist Theory*. Oxford: Blackwell.

---

Weiler, K.1991.'Freire and a Feminist Pedagogy of Difference.'*Harvard Education Review* 61/4:449-74.

Widdowson, H. 1978. *Teaching Language as Communication*. Oxford:Oxford University Press.

Wodak, R, (ed.) 1989. *Language, Power and Ideology: Studies in Political Discourse*. Amsterdam: John Benjamins.

Wodak, R. 1990.'Discourse analysis :Problems, findings, perspectives.'*Text* 10(1/125-32).

Worsley, P. 1982. *Marx and Marxism*.London: Tavistock.